

24 EKİM 1991

X CÜNDİŞAPUR

• اثر مدرسة جندسابور في المصطلحات الطبية لحين
بقلم ، الدكتور فيصل دبدوب ، مقالة من كتاب مهرجان افرام - حين ،
• بغداد مطبعة المعارف ١٩٧٤

24 EKİM 1991

CÜNDİŞAPUR C. Elgood. Jundi-shapur. A Sassanian University, Proc. Roy. Soc. Med. XXXII (1939). 1033

CÜNDİŞAPUR

21 EKİM 1993

ABBOTT, Nabia: Jundi Shāhpūr: a preliminary historical sketch. *Ars orientalis* 7, 1968 pp. 71-73.

131 AGUSTOS 1992

1163 World's oldest Iranian university - Gondi Shapur. *History of Persian literature*. Ed. Yunus Jaffery. Delhi: Triveni, 1981, pp.73-78

030660 CÜNDİŞAPUR

Eberman, V.A., *Meditsinskaya shkola v Dzhundishapure*. (l'école de médecine de Gundisapur) ZKV I (1925), pp. 47-72.

24 OCAK 1994

MAKULU TAYINLAMA İÇİN
SONRA GELİR ÜYELİK

Cündişapur (medresesi)

4382.

Hossein Nasr
Islamic Sciences II. 8-9

ilim dalı: ~~med~~

26 AGUSTOS 1994
madde: Cündişapur

- A. Br. : c. , s.
- B. L. : c. , s.
- F. A. : c. , s.
- M. L. : c. , s.
- T. A. : c. XI , s. 296

24 EKİM 1991

CÜNDİŞAPUR V. A. Eberman. *Meditsinskaya shkola v Dzhundishapure* (l'école de médecine de Gundisapur), ZKV I (1925), 47-72.

ABBOTT, Nabia
Jundi Shāhpūr: a preliminary historical sketch.
Ars orientalis 7 (1968), pp. 71-73

Cündişapur

- CÜNDİŞAPUR

449. [HAU, F. R. «Gondeschapur: eine Medizinschule aus dem 6. Jahrhundert n.Chr.», *Gesnerus*, 36,1-2 (1979), pp. 98-115.]

تاريخ البيمارستان في الأندلس

6787
725.5
AHM-T

تأليف

الدكتور محمد عبد الحليم

المضو بالجمع العلمي المصري والمضو بالأكاديمية الدولية لتاريخ العلوم بباريس
والمضو بالجمع العلمي العربي بدمشق والمضو بالجلس الأعلى لدار الكتب
الملكية والمضو باللجنة العليا لمتحف فؤاد الصحي

دار الراية للتحقيق
بيروت - لبنان
ص.ب. ٦٥٨٥

١٩٨١ / ١٩٨١

Nusrivan Adil zamanında kurulmuş ve daha sonra
İslâm tıbbını etkilemiş olan Cündişapur Tip Mek-
tebi hocalarından Coras b. Bahitşapur ile başlangıçta
(M. 1174/771) iki yıl içinde 6 nesil kızı Abbasi
sarayının kurusu hâtimşapurı yapmışlardır.
Bunlardan Bahitşapur b. Cebrat (v. 256/870)
Halkın vakt zamanında artılan ifrakları için
Cündişapurca sarayın sarayın için yapılmıştır.
(bk. Bahitşapur b. Cebrat b. Bahitşapur)

The Cambridge History of Iran, III/2, Gundeshapur
by Indeter

Tārīkh al-Bimārīstānāt fī al-Islām - Ahmed Isā, Beirut

١ - بيمارستان جندیسابور

كان هذا البيمارستان من أكبر البيمارستانات في العصر السابق على
الإسلام بثلاثة قرون. وإنما ابتدأنا بذكره لأنه كان نعم المعين للعرب
على إنشاء البيمارستانات بعد ذلك، وتخريج الأطباء اللازمين لها
وظل حافظاً لكيانه وشهرته عهداً طويلاً إلى ما بعد قيام الدولة
العباسية، حيث ابتدأ المسلمون ينشئون البيمارستانات في بلادهم
وأمصارعهم التي افتتحوها.

وجندیسابور^(١) مدينة بخوزستان ويقال لها الخوز، وقد
اشتهرت هذه المدينة بمدرستها الطبية وبيمارستانها اللذين أنشأهما

(١) جندیسابور مدينة بخوزستان ويقال لها الخوز وهو إقليم واسع
بين البصرة وفارس بناها سابور الأول الساساني بن ازدشير؛ وأسكنها
سبي الروم الذين وقعوا في أسرهم إثر حربه مع الإمبراطور الروماني
اورليان Ourélian ثم انتصروا المسلمون صلحاً في سنة ١٧ من الهجرة
(١٦٣٨ م) في أيام عمر بن الخطاب، فتحها أبو موسى الأشعري عقب
احتلاله نيسابور. ومن جندیسابور إلى نيسابور ثمانية فراسخ وإلى السوس
سنة فراسخ وتسمى بالسريانية بيت لاباط ثم حوت إلى بيسل آباد ثم
أخذت في الانحطاط والتدهور حتى عفا أثرها قال ياقوت (المؤلف سنة
٦٢٦ هـ ١٢٢٨ م) في معجمه: اجتوزت بها ساراً ولم يبق منها عين
ولا أثر إلا ما يدل على شيء من آثار بائدة وكانت مدينة خصبة كثيرة
الخيل وبها نخيل وزروع كثيرة.

سهم و دست

بررسیهای تاریخی

پیشینه تاریخی

شهر گندی شاپور

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

I. Ü. Edebiyat Fakültesi
ŞARKİYAT ARAŞTIRMA MERKEZİ

No. 76 (T, XIII, Vol. 2)

شماره ۲ سال سیزدهم

(مسلسل ۷۶)

June — July, 1978

خرداد - تیر ۲۵۳۷ شاهنشاهی

چگونگی بنیاد شهر

اگرچه در منابع مهمی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته همه بنیادگذاری شهر جندی شاپور از بن به شاپور یکم نسبت داده شده است ولی به نظر می رسد که قرنهای پیش از شاپور در این ناحیه شهری کهن ولی ویران وجود داشت و چون شاپور آنجا را برای ایجاد یک اردوگاه بزرگ نظامی مناسب تشخیص داد و از طرفی برای مقیم ساختن هفتاد هزار تن اسیران رومی که در جنگ با والریانوس به چنگ آورده بود به جای وسیعی نیاز داشت، دستور داد تا اردوگاهی بزرگ همانند انطاکیه با کوچه ها و خیابانهای عمود برهم، همچون صفحه شطرنج بسازند و باهمت و پشتکار او و نیروی انسانی اسیران رومی که ناگزیر باید به کار می پرداختند تا خورندگان بیکاره به شمار نیایند، اردوگاه زودتر از آنچه که انتظار میرفت ساخته و پرداخته گردید و جنب و جوشی عظیم در آن بوجود آمد و دیدی نکشید که تبدیل به شهری بزرگ شد و سرانجام تختگاه خوزستان و مرکز این استان زرخیز گردید. لردکرزن در کتاب «ایران و مسأله ایران» نوشته است ایرانی

جندی شاپور

-۱-

در جلسات مناظره دانشمندان در جندی شاپور خسرو انوشیروان

شخصاً شرکت محبت

دکتر بدیع الله دبیری نژاد
استادیار دانشگاه اصفهان



MAHDIYAT KUTUBKHANAH
SONRA GELIN DOKUMAN
16 MAYIS 1996

نام این شهر در کتاب یاد شده به کرات «جندی شاپور» ذکر شده است و این نوع تسمیه در دوره ساسانی کاملاً معمول بوده و از جمله شهرهایی که باین نحو نامگذاری شده شهر «درگان» یا «درغان» در نزدیکی بهبهان کنونی است که اسم بسیار قدیمی آن (به از آمدکوان) یعنی «کوان» یا «قباد» بهتر از «آمد» بوده است. این شهر را قباد، پسر فیروز و پدر خسرو انوشیروان بنا کرده است و نیز شهر (به از اندیو خسرو) را باید یاد کرد که خسرو انوشیروان آنرا بتقلید از بنای شهر انطاکیه ساخت و برای نخستین بار اسیران انطاکیه را در آن جای داد.

محل «جندی شاپور» در خوزستان واقع در شرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر جای دهکده شاه آباد کنونی بوده است. بانی آن بر حسب روایت شاهنامه اردشیر بابکان است که آنرا برای فرزندش شاپور بنا نهاد، ولی بنا بروایتی دیگر شاپور اول شخصاً بکار بنای این شهر هست گماشت و از همان زمان جندی شاپور مرکزیت علمی و تحقیقی یافت و بنقل بعضی از مورخان، شاپور فرمان داد مقدار زیادی از کتب مختلف یونانی در رشته های گونه گون به پهلوی ترجمه شود تا به غنای کتابخانه و گنجینه فرهنگی جندی شاپور بیفزاید.

پیدایش جندی شاپور

راجع به جندی شاپور و چگونگی تأسیس مدرسه طب و بیمارستان مشهور آن که به ویژه بخش جراحی آن از آوازه کم نظیری برخوردار بود، توصیف داستان گونه ای در

«جندی شاپور» شهر دانش و دانشمندان جهان باستان بود. در عصری که «تقدیر» بر «تدبیر» حکومت میکرد و قانون شمشیر معتبرترین قانون جهان بود، در این شهر ساسانی بزرگترین مدرسه طب و یکی از معظم ترین بیمارستان های دنیای کهن فعالیت داشت و برگزیده ترین پزشکان و علما و حکمای روزگار، از ملیت های مختلف به تحقیق و تدریس و مکاشفه و درمان اشتغال داشتند. در این مرکز درخشان علمی، طب یونانی با طب هندی پیوند یافت و ترکیب آن با دانش پزشکی پارسی آمیخت و از این میان قوانین و شیوه های سر برداشت که در ازمنه قدیم بیسابقه و تحول انگیز بود. اما «جندی شاپور» تنها کانون معتبر طب نبود. فلسفه و حکمت و نجوم و ریاضیات و دیگر علوم رایج زمان در این شهر، زمین حاصلخیزی برای رویش و کمال یافت و قرن ها درین زمین بارور و ثمرخیز، درخت دانش بار داد و بشریت از این درخت میوه چید.

نام «جندی شاپور» معرب «جندی شاهپور» است که جغرافی دانان اسلامی آنرا به وفور نعمت و خصب نخل و زرع و داشتن رودهای بسیار ستوده اند. اما در عصر ساسانی «جندی شاپور» را «وهاند یوشا یوهر» میگفتند که بمعنی «به از انطاکیه» و یا بعبارت دیگر «شاپور»، بهتر از انطاکیه است و در مجمل التواریخ و التخص در این باره آمده است که:
«از جمله بناهای شاپور یکی (از اندیو شاپور) یا جندی شاپور است در خوزستان. اندیو بزبان پهلوی ساسانی نام انطاکیه میباشد، بنابراین (به از اندیو) بمعنی بهتر از انطاکیه آمده است.»

هنر مردم

sayy: 119-120

(1351/1972)

Tehran, s. 7-9

گندی شاپور



گندی شاپور

علی سامی

و از آن بعد آن دروازه تا ادوار اسلامی بنام دروازه مانی نامیده می‌شده است.^۱

در زمان شاپور بزرگ (۳۱۰ - ۳۷۹ م) تئودوروس^۲ پزشک عیسوی برای معالجه بدربار وی آمد. او مقدمش را گرامی و مغتنم شمرد و در همین شهر نگاهش داشت تا بتدریس علم طب پردازد و بخاطر این پزشک، کلیسائی ساختند و بسیاری از هم‌کیشان او را آزاد نمودند.

گندی‌شاپور علاوه بر موقعیت خاص علمی، پس از نشر طریقه نسطوری و توجه پیروان این فرقه بسوی ایران، مرکز اسقف بزرگ نسطوریان گردید.

نسطوریان از پیروان نسطوریوس^۳ (نیمه اول قرن پنجم میلادی) کشیش شامی اهل «ژرژمارنکند» شمال سوریه بودند. وی معتقد بود که در حضرت مسیح دوطبیعت و دوشخصیت موجود بوده است: «انسانی یا ناسوتی وربانی یا لاهوتی»، ولی کشیش دیگری بنام «اوتیکس»^۴ در دیر نزدیک قسطنطنیه،

یکی از مراکز مهم و معروف علمی و پزشکی دنیای پیش از اسلام و قرون اولیه اسلام گندی‌شاپور بوده است. از این شهر دانشگاهی بزرگ عهد ساسانی فعلاً هیچ آثاری باقی نمانده و بزحمت بقایای مختصری از خرابه‌های آن در نزدیکی کارون هیجده کیلومتری جنوب شرقی دزفول و پنجاه کیلومتری شمال غربی شوشتر تشخیص داده شده است ولی در دوران آبادی از شهرهای مهم شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۱ م) بوده و معروف است که وی پس از غلبه بر والرین و ویران ساختن آنتاکیه شام اسیران رومی آن شهر را در این محل متوقف ساخت. اعراب آنرا الاهواز و نام شامی آن «بت‌لابات»^۱ بوده است.

برای وجه نامگذاری گندی‌شاپور تغییراتی نموده‌اند. از آنجمله آنرا مخفف واژه «وه آندیوشاپور»^۲ یعنی «به از انتاکیه شاپور» و «وندیشاپور» و «انتی‌جک شاپور» نوشته‌اند. شهرهای دیگری نیز که معنی «بهرتر از انتاکیه» میداده در زمان ساسانیان منسوب بشاهان دیگری بنا شده، مانند «وه ایمدکوان» یعنی به‌از آمد^۳ کوان، شهری که قباد شهریاری ساسانی در سرحد فارس بنا نمود.

گندی‌شاپور از همان بدو تأسیس یک مرکز بزرگ علمی و فلسفی وطنی گردید که بر حسب گفته تاریخ‌نویسان، شاپور دستور داده بود، تعداد زیادی از کتابهای طب یونانی را به پهلوی ترجمه و در آنجا نگاهداری نمایند. مانی در همین شهر بدار کشیده شد و پوست او را از گاه آکنده، بر دروازه آویختند

- ۱- Beit Labat
- ۲- Weh Andew-i-Shahpur
- ۳- Amid همان دیاربکر فعلی است.
- ۴- از قول طبری - یعقوبی - ابوریحان بیرونی.
- ۵- Théodoros
- ۶- Nestorius
- ۷- Eutyches

هنرمردم

sayı: 90 (1349/1970)

Tehran, s. 6-10

MAJLIS AL-İSLAMIYYIN SONA QIYIN DOKIMAN

16 MAYIS 1995

تصدر عن معهد العلوم الانسانية والدراسات الثقافية - وزارة التعليم العالي
عددان في السنة (نصف سنوية)
العدد السادس عشر، السنة الثامنة السبت ١٩ شعبان ١٤٢٦ هـ
٢ / مهر / ١٣٨٤ هـ. ش / ٢٤ / ٩ / ٢٠٠٥ م

03836

رقم المنشور القياسي الدولي ٦٨٢٢ - ١٥٦٢

□ المدير المسؤول: الدكتور مهدي گلشنی (رئيس معهد العلوم الإنسانية والدراسات الثقافية)

□ تحت اشراف هيئة استشارية

□ رئيس التحرير: الدكتور صادق آئينهوند

□ مدير التحرير: قيس آل قيس

□ مدير النشر: رحمت الله رحمت پور

□ المطبوع: ١٠٠٠ نسخة

□ المشرف الفني على الطباعة: سيد ابراهيم سيد علي

□ المطبعة: شركة طباعة بهمن

□ الثمن: ٣٥٠٠ ريال

□ الاشتراك السنوي: ٧٠٠٠ ريال

□ العنوان: الجمهورية الإسلامية الإيرانية

طهران، شارع كردستان، رقم ٦٤، الرقم البريدي ١٤٣٧٤

□ الهاتف: طهران: ٨٨٠٥٣٩٣٤ و ٨٨٠٤٦٨٩١-٣، الفاكس: طهران: ٨٨٠٣٦٣١٧-

تلفاكس ٨٨٠٥٣٩٣٤

Email afaq @ ihcs.ac.ir

Email AL Kaiss @ ihcs.ac.ir

03 Mayıs 2014

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

الموقع الذي تحتله الفلسفة والعلوم الانسانية
في جامعة جندي شابور*

دکتر ناصر تکمیل همایون

الدكتور ناصر تکمیل همایون

الاستاذ وعضو الهيئة العلمية بمعهد العلوم الانسانية والدراسات الثقافية

030660

المقدمة:

في كل حضارة كبيرة عالمية، توجد علوم واختصاصات مختلفة لكنها سوف تبرز وتتألق في بعض من تلك العلوم والفنون، لكن هذا لا يعني غياب بقية فروع المعرفة والعلوم والفنون من تلك المجتمعات وتلك الحضارات.

في حضارة ايران العريقة والتاريخية والتي لا تزال شواهدا المادية والمعنوية شامخة عبر التاريخ ولا تزال مراكزها العلمية والبحثية مثل جامعة جندي شابور، محط أنظار واهتمام المؤرخين والباحثين في كل أنحاء العالم فضلا عن ايران نفسها، ومن المؤكد فأن للفلسفة أو التفلسف كان هنالك موقع متميز، وأن التفكير والتأمل في الخلق وكيفية الوجود والغاية منها وأصل المعرفة والسبل إليها، وصحة أو عدم صحة التفكير، وحسن أو سوء الاحكام المختلفة الاعتبارية، جمال أو قبح مظاهر الحياة المختلفة، ومواضع أخرى من هذا القبيل تتعلق في الواقع بكل انسان وفي كل المجتمعات البشرية ولا يمكن أن نحصر هذه الظواهر الثقافية والافكار بمنطقة جغرافية محددة من العالم أو بأقوام معينين دون سواهم، ففي الكثير من البلدان الموجودة على الأرض، اندثرت وانصحت آثارها بتسبب الظروف الطبيعية والاجتماعية وعلى سبيل المثال ومن حسن الحظ فأن الآثار الفكرية و

٢٠٢ - ١٩١

در روزگار شاپور اول، شاه ساسانی از چند شهر یاد شده است که در بنا و بازسازی آنها اسیران جنگی شرکت داشتند (پیگولوسکایا، «شهرها...»، 165-166). حمزه اصفهانی (ص 38-39) از وجود شهرهایی چون نیشاپور، شادشاپور، به از اندیو شاپور، شاپور خواست، بلاش شاپور و فیروز شاپور یاد کرده که جندی شاپور نیز یکی از این شهرها بوده است. گویا سطرهای 19 و 20 از بخش سوم کتیبه شاپور در کعبه زردشت درباره آن گروه از شهرهای ایران بوده است که در زمان پادشاهی شاپور احداث یا بازسازی شده‌اند. متأسفانه نوشته‌های کتیبه سخت آسیب دیده است و خوانا نیست (پیگولوسکایا، همان، 166).

طبری درباره بنای شهر از شخصی به نام بیل با (یاء مجهول) یاد کرده است (5/2). گرچه نوشته طبری تا اندازه‌ای افسانه‌آمیز می‌نماید، با این وصف وی شخصی به نام بیل را سرپرست بنای شهر جندی شاپور دانسته و مدعی شده است که مردم اهواز آنجا را به نام سرپرست بنای شهر، بیل خوانند (5/2-51).

دینوری می‌نویسد: جندی شاپور را در زبان خوزی «نیلاط» می‌گفتند، ولی اهالی آن را «نیلاب» می‌نامند (ص 46). یاقوت (861/4) نیز نیلاب را نام جندی شاپور دانسته و متذکر شده است که پیش‌تر نیلاط نامیده می‌شده است. امام شوشتری (ص 235-236) هر دو نام نیلاط و نیلاب را درست دانسته، و مدعی شده است که مردم، پیش از آنکه شهری به فرمان شاپور اول بنا شود، آنجا را «نیلا» = «نیلاط» می‌نامیدند. وی واژه نیلاب را ترکیبی از دو جزء نیل و آب دانسته، و بر آن است که نیل (لاجورد) و وسمه از محصولات عمده ایران و از جمله خوزستان بود؛ گفتنی است که دزفول تا یک قرن پیش دارای حوضچه‌های ویژه نیلسازی بوده است.

سریانی‌زبانان، جندی شاپور را «بیست لاپات» می‌نامیدند (پیگولوسکایا، همانجا). این نام در تلمود به صورت «بی‌لیط» آمده است (تولدکه، همانجا). پروکوپوس (7/145) در شرح شورش انوشگزام (انوشه‌زاد) از شهر بیلاپاتن نام برده، و پایگاه انوشگزام و شورشیان را در بیلاپاتن نوشته است. تولدکه (همانجا) جزء نخستین نام بیلاپاد را، آرامی دانسته، می‌گوید: احتمالاً ترکیب فارسی آن بیلا آباد بوده است. وی در ذکر نسخه‌ای از کتاب یاقوت، متعلق به اشپرنگر، به نام «سلافار» اشاره کرده، و متذکر شده است که صحیح آن باید «بیلافاذ» باشد (همانجا). نام بیلافاذ نیز معرف نام بیل آباد است. نام دیگر جندی شاپور «به از اندیو شاپور» است که حمزه اصفهانی قرائت درست آن را «ویه اندیو شاپور» دانسته است (ص 39). در حدود العالم این شهر با نام «وندو شاور» معرفی شده است (ص 139).

1. Goroda...

محمد سلیم، 281/2، که تصریح می‌کند شاعر را دیوان شعری است که خود شخصاً گرد آورده است. مدح حضرت رسول (ص) آغازگر دیوان وی است (نک: بیطار، 361/1). گفتنی است این قصیده متفاوت از قصیده «مولد النبوی» وی است. او بیشتر بالبداهه شعر می‌سرود و بیشتر اشعارش در مدح پادشاهان، وزیران، شیوخ اسلام، علما و دانشمندان عثمانی و جز آنهاست که اغلب به صورت موشحات و موالیات سروده شده است. از جمله سروده‌های او می‌توان به قصیده‌هایش در مدح خلیفه ابوبکر، سلطان عبدالمجید بن سلطان محمود عثمانی، محمد اسعد عظمی، محمود حمزائی و هجو پسر عمویش امین جندی حمصی به سبب هجو ترکها اشاره کرد. وی همچنین با دوستان خود مکاتباتی منظم داشته است (نک: همو، 357-352/1، 359، جندی، محمد سلیم، 281/2-284/2). مولد النبوی صلی‌الله‌علیه و سلم و معراج یا الدر النظیم فی قصة مولد و معراج النبوی الکریم، قصیده‌ای است در 205 بیت در مدح حضرت رسول (ص) (نک: سید، 145/3؛ ظاهریه، 240/2-241).

ج - منسوب: 1. شرح رساله الشیخ رسلان دمشقی، در تصوف. 2. کتاب فی الفتاوی. 3. فی فضل الشام، به زبان ترکی (نک: داغر، شیطی، همانجاها؛ قس: حصنی، 644/2، که آن را ترجمه رساله فی فضائل الشام نام برده است). 4. منظومه‌ای در اسماء اهل بدر. در زمانی که میان دولت عثمانی و مسکو جنگ در گرفت، جندی این قصیده را سروده، و در آن به انامی اهل بدر متوسل گردیده و از خداوند پیروزی را برای سلطان عثمانی خواستار شده است. 5. ارجوزه‌ای با عنوان نصائح الغلمان (حصنی، همانجا؛ جندی، محمد سلیم، 277/2، 281؛ کحاله، 14/3).

مآخذ: آل جندی، ادم، اعلام الادب و الفن، دمشق، 1954؛ بیطار، عبدالرزاق، حلیه البشر، به کوشش محمد بیجت بیطار، دمشق، 1380ق/1967؛ جندی، محمد امین، «123 بیت شعر»، حلیه البشر (نک: هم، بیطار)؛ جندی، محمد سلیم، تاریخ معرة النعمان، به کوشش عمر رضا کحاله، دمشق، 1965؛ حصنی، محمد ادیب، متخبات التواریخ لدمشق، دمشق، 1344ق/1928؛ داغر، یوسف اسعد، مصادر الدراسة الادبیه، بیروت، 1972؛ زرکلی، اعلام؛ سید، خطی؛ شیطی، محمد جمیل، اعیان دمشق، المکتب الاسلامی؛ ظاهریه، خطی، تاریخ و ملحقات؛ کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت، 1957؛ نقشبندی، اسامه ناصر، مخطوطات الادب فی المتحف العراقي، کویت، 1985.

جندی شاپور، یا گندی شاپور، شهری باستانی و تاریخی در

خوزستان.

سبب نام‌گذاری: در نوشته‌ها نام این شهر به صورت گندی شاپور (یا یاء مجهول) آمده است. این نام در متون عربی، یا تبدیل حرف گ به ج، «جندی شاپور» شده است (تولدکه، 42، حاشیه). فردوسی (96/8، حاشیه 16) این نام را گند شاپور آورده است که گمان می‌رود به سبب ضرورت شعری بوده است.

J

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

22 Ocak 2016
Jundīshāpūr

Jundīshāpūr (Gondēshāpūr, Junday-sābūr, from Middle Persian Weh-Andiok-Shabuhr, “Better is Shāpūr’s Antioch”) was a city in Khūzistān (ancient Elam), in today’s southwestern Iran. Its Syriac name, Bet Lapaṭ/Belapaṭ, according to archaeologist Daniel Potts, “derived, according to a folk etymology preserved by al-Ṭabarī (d. 310/923), from that of its builder, Bel” (Potts, 421). The city was founded by the Sāsānian king Shāpūr I (r. 239–70 C.E.) after his first conquest of Antioch, in 256 C.E. (Shahbazi and Richter-Bernburg), and its name suggests Shāpūr’s intention to make it his own “better Antioch.” Jundīshāpūr is first mentioned as a satrapy in Shāpūr’s trilingual inscription at Naqsh-i Rustām. As to the hypothesis that the site was already inhabited prior to Shāpūr’s founding his city there (Potts, 421), archaeological evidence from the only systematic investigation to date (Adams and Hansen) does not confirm such an assumption (Shahbazi and Richter-Bernburg, Gondēshāpūr, 131), but rather confirms the Arab geographers’ description of the city’s rectangular outline enclosing an orthogonal street grid (Shah-

bazi and Richter-Bernburg, Gondēshāpūr, 133, referring to Ḥamza Iṣfahānī). From an archaeological standpoint, the history of the city is attested mainly by pottery finds, according to which the site’s prosperity did not extend beyond the early ‘Abbāsīd age (from 132/750), suggesting that the fourth/tenth to fifth/eleventh century was the declining period of the city.

The city served as a winter residence for the Sāsānian kings during the third century and the first half of the fourth century C.E., and hosted a large Christian population, being the East-Syrian metropolitan see of Bet Huzaye (Syriac for Khūzistān). It also hosted a theological school, where biblical exegesis and Aristotelian logic were taught (Schwaigert, 186; Reinink, 165). Its history records the presence of Mani, the founder of Manichaeism (d. 277 C.E.), at the royal residence and his later imprisonment and execution by order of the Sāsānian king Wahrām (Bahrām) I (r. 271–4 or 273–7 C.E.) in 274 or 277 C.E., and episodes of persecution of Christians by Shāpur II in the 340s C.E. The city was conquered by Muslims in 17/638 (al-Ṭabarī, 1:2566–8; Ibn al-Athīr, 3:553). Jundīshāpūr saw its last important moment in the third/

APPENDIX
 JUNDĪ SHĀHPŪR: A PRELIMINARY HISTORICAL SKETCH
 BY NABIA ABBOTT

There are several distinguishable periods in the history of Jundī Shāhpūr as a town and city and as a center of cosmopolitan culture. Tradition traces the site of the town to the time of David and beyond that even to pre-history. Its earliest Pahlavi or Old Persian name is given as Genta Shapirta which is rendered as "The Beautiful Garden" or the "Abode of Happiness," both of which reflect the good climate and the fertility of the site.

The growth of the town into a flourishing cosmopolitan city dates from the reign of the Sassanid Shāhpūr I (A. D. 241-271), who is credited with building up and extending the old town to accommodate the large number of Roman and other prisoners of war whom he settled there after his defeat of the Roman Emperor Valerian. These captives represented many peoples and countries. Shāhpūr encouraged and used the skills of the professionals, especially the engineers, among them. He settled men of science and learning in the growing city which acquired and retained the name of Jundī Shāhpūr—"Shāhpūr's military camp."¹ Though it was one of several military camps in Persia, Shāhpūr favored it as his name place, set up a royal residence in the city and made it the capital of the province of Khuzistān. Shāhpūr himself followed his victories against Rome by marriage to the daughter of the Emperor Aurilian. Among those who accompanied the bride to Jundī Shāhpūr were two Greek physicians who then publicly taught the Hippocratic system of medicine. Shāhpūr

encouraged these activities as he did those of the physicians and scholars who represented the Persian and Indian system. The growing and prosperous population became increasingly cosmopolitan and polyglot. Pahlavi remained the language of the court while Greek and Aramaic (Syriac) became those of culture. Cultural leadership passed to Syriac speaking scholars who drew on these other languages for their knowledge of the Greek and Persian sciences as they searched for, studied, and translated ancient Greek and *Avestan* texts, both of which yielded a rich medical harvest in the process.

¹ More recently, Professor Richard N. Frye (personal communication to R. McC. Adams) has suggested a different etymology:

"The city was founded, I believe, after 256 A.D. when Shapur I settled prisoners from Antioch and elsewhere. The date of the first capture of Antioch was 256 and not 253 since we can date this from the patriarch or bishop of Antioch who was Demetrianus. He ends his office in Antioch in 256 and appears as first bishop of Gundeshapur later. The original name of the city was Middle Persian *why'ndyurk šhpurbry*, as we know from the Ka'bah inscription of Shapur and from seal impressions. The Greek was Γουε-αντιοχ-σαβωρη, and Parthian *why'ntyurk šhyphr* meaning 'better than Antioch (has) Shapur (made this).' It was known by this name until about the end of the fifth century, when we find in Syriac *Gndyšburr* and Greek βενδοσαβελγων in the acts of the Persian Martyrs. In Syriac it was usually called Beth Lapat. The change to Gundeshapur, Volksetymology for 'the army (place) of Shapur,' is quite natural."

burada (sen) „tahtında müstetirdir“.— Cümle neveleri (isim, fiil, zarf, tasdik, istihfâm cümleleri v.b.) için bk. Tabānavî, *Kaşşaf iştilâhât al-funûn* (İstanbul) ve nşr. Sprenger *Dictionary of technical terms*, I, 245—250; İbrahim Efendi, *Nahiv tercümesi* (İstanbul); Es'ad Efendi, *Hulâsa al-şurûh* (İstanbul).

CÜND. CUND (A.; muntazam askerî kat'a; krş. Fränkel, *Aram. Fremdwörter*, s. 238), Kur'an'da, İncil'deki legion λεγεών kelimesi ile ifâde olunan mefhûmun mukabili olarak kullanılmıştır. İslâm fütühâtını müteâkip, Suriye'de vücuda getirilen 5 askerî bölgeye (bunlar, her birinde bir legion esas tutulmak üzere, Bizans temaları teşkilâtını takliden te'sis edilmiştir) de bu isim verilmişti. Bunlar Filistin, Ürdün, Şam, Hums, Kınnasrîn (Mezopotamya da buraya tâbi idi ve 'Abd al-Malik b. Marvân tarafından, Cun'den ayrılmıştır) cündleri idi. Kınnasrîn, Mu'aviya'nın oğlu Yazîd I.'e kadar, Hums'a merbût kalmıştı. Yazîd bu şehri, Antakya ve Menbic ile ayrı bir cund olarak teşkilatlandırmıştır. Hârûn al-Raşîd ise, Kınnasrîn'i tekrar diğer şehirlerden ayırmış ve bu vilâyeti Kilikya (al-'Avâşim; b. bk.) ile birleştirerek, ayrı bir cund teşkil etmiştir.

Bibliyografya: Yûkût, *Mu'cam*, I, 136.

CÜNDİŞÂPÜR. CUNDAY-SÂBUR, Hûzistan'da, Sâsânî hükümdarı Şâpür I. tarafından te'sis edilmiş, bir şehirdir. *Vandêv Sâpür* „Şâpür tarafından alınmış“ adı bundan gelmektedir (krş. Nöldeke, *Sasaniden*, s. 41, not 2). Şâpür buraya Yunan esirlerini iskân etmişti. Süryânî dilinde buraya Bêth-Lâpât denmiş olup, Şâhâbâd harâbelerindeki *nîlâb*, *nîlât* transkripsiyonunda görülen muharref Bêl-Âbâz şekli buna ircâ edilebilir (krş. Rawlinson, *Journ. R. Geogr. Soc.*, IX, 72; de Bode, *Travels in Luristan*, II, 167). Şehir, müslümanlar tarafından, 'Omar'ın halifelîği esnasında, Mûsâ al-Aş'arî eli ile ve Tustar'ın işgâlini müteâkip, zapt edilmiştir. Burası müslümanlara kendiliğinden teslim olmuştur (Balâzörî, s. 382). Sayf b. 'Omar'ın, Tabarî'de şehrin teslim olmasını köle Mukşif'in bir hilesi ile izah eden, hikâyesi tamamen bir uydurmaya benzemektedir (Tabarî, I, 2567; İbn al-Aşîr II, s. 432) Râfizilerin başı Manî'nin derisi bu şehrin bir kapısına asılmıştır. Burası, Husrev I. tarafından te'sis edilmiş olup, Helenistik devre âit bilgilerin ârâmî dili ile tedarik edildiği bir tıp mektebi (bk. mad. BAHTIŞU) ve felsefe tedrisatı ile meşhûr idi. Bu mektep Abbâsilerin hilâfetine kadar devam etti. Şehir Ya'kûb b. Lays al-Şaffâr (262/263 = 875—877)'in payitahtı olmuş ve kendisi 265 (878)'te burada ölmüştür.

Yâkût'un zamanında burada, bâzı harâbelerden başka bir şey kalmamıştı.

Bibliyografya: Marquart, *Ērânşahr*, s. 145; al-Bîrûnî, *Chronology*, s. 191; C. Broeckmann, *GAL*, I, 201; İbn al-Aşîr, VII, 201, 213, 231; Wüstenfeld, *Jâcûts Reise* (*ZDMG*, XVIII, 245); G. le Strange, *Eastern Caliphate*, s. 238. (CL. HUART.)

CÜNEYD. CUNAYD, gûya Aydın-oğullarından bir İzmir beyi olup, cesûr ve kurnaz bir sergüzeştçidir (krş. Leunclavius, *Hist. Mus.*, 531; Aşık Paşa-zâde, s. 78). Babasının adı, Cüneyd'in bastırıldığı sikkelere göre, İbrahim olup, Bayezid I. tarafından kara-subaşı nasbolduğu İzmir'de oğlu Cüneyd doğmuştur. Timur Anadolu'yu terk ettikten sonra, Cüneyd Timur tarafından tekrar eski beyliklerine yerleştirilmiş olan Aydın-oğlu İsa ve Ömer Bey'ler aleyhine kıyam etti ve Edirne'de ikamet etmekte bulunan Bayezid'in oğlu Süleyman Çelebi'nin yardımı ile, onları devirdi (1405 ve 1406). Türk vekayinâmelerine nazaran (Leunclavius, *ayn. esr.*, s. 413—416; Âlî, *Kunh al-ahtâr*, s. 156; Sa'd al-Dîn, I, 283 v.d.), Cüneyd, Süleyman'ın da yardımına mazhar olan İsa Çelebi'ye, kardeşi Mehmed Çelebi'ye karşı muavenet etti Mehmed Çelebi tarafından mağlûp edildi ise de, hükûmette bırakıldı. Bilâhare Süleyman Çelebi ile arası açıldı ve bu şehzâde bir ordu ile Cüneyd'in üzerine yürüdü. Müttelikleri Karaman-oğlu ile Germeyan-oğlu tarafından terk edilen Cüneyd, padişaha inkiyad etti. Padişah, ülkesini elinden aldı ve Cüneyd'i beraberinde Rumeli'ye götürerek, orada Ohri vâililiğine tâyin etti.

Cüneyd, dâhilî karışıklıklardan istifade ederek, Anadolu'ya döndü. İzmir ve Tire'den gelen bir avuç eski taraftarı ile, Süleyman'ın nasbetmiş olduğu Ayasuluk vâlisini kovdu ve az zaman içinde eski ülkesini ele geçirdi. 816 (1413) tarihinde Musa Çelebi'yi deviren Mehmed Çelebi, Rumeli işlerini tanzim ettikten sonra, Cüneyd'e karşı cephe aldı ve onun elinde bulunan Kıyma, Kayacık ve Nif kalelerini zaptetti; İzmir üzerine yürüyerek, 10 günlük muhasaradan sonra, şehri ele geçirdi. Meydan muharebesine girmeğe cesâret edemeyen Cüneyd padişaha inkiyad etti. Ülkesi elinden alındı; fakat Niğebolu vâililiğine tâyin edilmek suretiyle, kendisine bir tâviz verildi.

818 (1415) senesinde vukuu muhtemel olan bu muharebe ile ona tekaddüm eden muharebeden bahsetmeyen Türk menbâları 814 (1411/1412)'te padişahın, Cüneyd'i kendisine bi'at etmeğe, namına hutbe okutmağa ve sikke bastırmağa mecbur ettiğini nakletmektedir (Leunclavius, *ayn. esr.*, s. 449—451; Âlî, *ayn. esr.*, s.



amiral CUNNINGHAM

CUNDA i. (ital. k.). Denizc. Yatay serenlerin her iki başı. || Bir direk, gönder veya çubuğun serbest ucu. || *Cunda bastıkası*, bir seren veya gönderin ucuna kanal açarak ortasına dil yerleştirmek suretiyle meydana getirilen sabit makara. Yük bumbalarının ucunda asılı, içinden yük telinin geçtiği demir makara. || *Cunda halatı*, seren yelkenlerini kuvvetlendirmek için dört kenarına dikilen halatın üst kenara gelen kısmı. || *Cunda kilidi*, cunda yelkenlerinin bastonlarını tutturmak için serenler üzerine konulan demir çemberlerden serenin cundasına isabet eden. || *Cunda palangası*, armalı gemilerde, eşyayı almak için yapılmış iki makaralı palanga. || *Cunda yakası*, seren yelkenlerinin, serenlerin uçlarına rastlayan köşeleri. || *Cunda yelkeni*, ana serenin ve gabya serenlerinin uçlarına baston denilen cubukları eklemek suretiyle açılan hafif yelken. (Bunlar yukarıdan aşağıya doğru, kordeliçin, kordelisa, uskupamar adlarını alır. Kordeliçin ve kordelisa yelkenleri dört köşe; uskupamar yelkeni gemi yattığı zaman suya değip yitilmesinden dolayı üç köşe olarak yapılır). [M]

CUNDINAMARCA, Kolombiya'da idare bölgesi, doğu Cordillera'da; 3321 900 nüf. İdare merkezi, *Bogota*. Cundinamarca'da, Kolombiya nüfusunun yüzde 14'ünden çoğu yaşar ve değer olarak millî sanayi üretiminin dörtte birinde edilir. (L)

CUNDİŞAPUR. Esk. çoğ. Huzistan'da (Güney İran) şehir. Yıkıntıları bugünkü Şahâbâd şehri yakınlarında.

— Tar. Şehri sasanî krallarından Şapur I kurdu ve rum eserleri buraya yerleştirdi. Hz. Ömer devrinde Ebu Musa El-Eşarî'nin kumandasındaki İslâm ordusu 638'de şehri ele geçirdi. Enuşirevan devrinde bu ilde kurulan ünlü tıp fakültesi Abbasiler devrine kadar bütün gücünü sürdürdü. Birçok tıp bilimini yetiştiren bu fakülte yunan ilimleri arami dilinde okutulmaktaydı. Ünlü Bahtısu ailesi bu ildendir. Saffari sülalesinin kralı Yakup bin Lays burayı kendisine başkent seçti ve burada öldü (878). Bugün, Şah Ebul Kasım türbesi olarak tanınan türbe, söylentilere göre bu kralın mezarıdır. Şehir XII. yy. dan sonra harabe haline geldi. (M)

CUNENE veya **COUNENE** veya **KUNENE**, Angola'da nehir, Atlas okyanusuna dökülür, birçok çağlayanla kesilen aşağı çığı Güneybatı Afrika sınırını meydana getirir, yaklaşık 1 000 km. Hidroelektrik enerji üretimi için çağlayanlarından yararlanılması düşünülmektedir. (L)

CUNEO, fr. *Coni*, İtalya'da şehir, Piemonte'de, il idare merkezi, Stura di Demonte ve Gesso'nun birleştiği yerde; 51 900 nüf. Hayvan pazarı. Önemli ticaret merkezi (ipek kozası ve kestane). — *Cuneo ili*, 539 400 nüf. Çok geniştir, fransız sınırı ile Monferrato arasında kalan toprakları içine alır. Tarım başlıca gelir kaynağıdır. Otomobil lastiği fabrikası. (L)

CUNGARLAR, Batı Moğollarına, özellikle Balkas gölü, Tiyenşan ve Altay dağları arasındaki Cungar hanlığının kurucusu Oyrat'lara verilen ad. Hoşut, Torgut ve Dörböt'lerle dörtlü bir birlik meydana getiren Oyrat'ların Çoros boyundan gelen hanları, öteki moğol kabilelerinin başına geçtiler.

XV. yy.da kuruluşu tamamlanan hanlık, Cungar (sol kanat) ve Barungar (sağ kanat) diye ikiye ayrıldı, XVII. yy.da sol kanada bağlı Oyrat'lar duruma hâkim olunca hanlık onların adıyla anıldı. Cungar hanlığı, göçebe kabilelerin birliğinden doğan feodal bir devlet yapıyndaydı. Hayvancılıkla geçinilir ve otlaklar oymak reislerinin emrinde bulunurdu. XV. yy.da güçlenen Cungarlar, kabile reisleri arasında çıkan çekişmeler yüzünden kısa zamanda zayıfladı. Çoros boyundan Hora Hula Han ve oğlu Batır Humentayci (öl. 1654) birbiriyle çatışan kabileleri birleştirerek hanlığı yeniden güçlendirdiler. XVII. ve XVIII. yy.larda Çinlilerle devamlı savaşlar yapıldı. Doğu Moğollardan Halhalar, Çinlilere boyun eğdiler. Batı Moğolları (Ölötler), Galdan Han zamanında Doğu Türkistan'ı ellerine geçirdiler (1678-1679). Ölötler aynı yıl Halhalara saldırarak Uργο'ya yürüdüler ve Galdan Han burada çin ordusunu yenilgiye uğrattı. Orta Asya'daki müslüman boyları da birliğine katmak isteyen Galdan Han, İslam'ı kabul etti. Ölümden sonra Fergana'nın doğu bölümü, Turfan çevresi, kazakların büyük bir bölümü de Cungar hanlığına katıldı. Hanlığın güçlenmesi Çin ile savaşların yeniden başlamasına sebep oldu. İç anlaşmazlıklardan faydalanan Çinliler 1757'de ili bölgesini ele geçirdiler. Topraklarını Çinliler kapıran Cungar hanlığı 1758'de bütünüyle yıkılmış oldu. (M)

CUNGARYA, eskiden Sinkiang'ın kuzey bölümüne (Tiyen Şan ve Altay dağları arasında) verilen ad. — *Cungarya kapısı* adı bazen ili geçidi için kullanılır; bu geçit Sinkiang'ı Sovyet Orta Asya'sına bağlar.

— Tar. Bu bölgenin tarihi önemi büyüktür; Cungarya eskilerin «Moğol kapısı» adını verdikleri yerdir, IV.yy. dan X.yy.a kadar Türkler buradan geçerek Avrupa'ya akınlar yaptılar. Ruslar Sibirya'yı ısgal ettikleri tarihten itibaren bu bölgenin önemini anladılar ve burada büyük Kitay gölünü aradılar; Kitay adı onlara Çin'i ifade ediyordu. XVII.yy. sonunda moğol cungar göçbeleri burada bağımsız bir devlet kurdular. Kısa süre sonra Asya'nın en geniş ülkelerinden oldu, fakat 1753'te Çiyen Lung tarafından yıkıldı. (L)

CUNGARYA ALADAĞI, Kazakistan'ın doğusunda sıradağlar; Alağöl ile ili ırmağı arasında; uzunluğu 400 km; yüks. 4 000 m. Cungarya Aladağı, birbirine paralel olarak uzanan birkaç dağ sırasından meydana gelir. Tepeleri buzullarla kaplıdır. Yüksek yerlerde alpeteği ve alp bitkileri, alçak yamaçlarda ise bozkır ve çöl bitkileri yetişir. Kuzeyde, 1 300-2 600 m yükseklikteki kısımlar ormanla kaplıdır. Burada, Tiyenşan kökürü ve Sibirya ladin ağacı bulunur. Dağın yamaçlarında bazı akarsular vardır. (M)

CUNHA (Tristao veya Tristan DA), portekizli gemici (Lizbon 1460- denize 1540). Albuquerque'nin arkadaşı. Atlantik'in güneyinde adını taşıyan takımadaları (bk. TRISTAN DA CUNHA), sonra Somalie kıyılarını ve Hint okyanusundaki Socotora adasını buldu. Hürmüz adası ve Hindistan'ın fethinde büyük başarı gösterdi. (L)

CUNHA (Nuno DA), portekizli denizci ve yönetici (1487-denize 1539). Tristao da Cunha'nın oğlu. 1528'de Hindistan kral naibi, Guccrat sultanı Bahadır'ı yendi. Diu'yu ele geçirerek Portekiz fetihlerini daha sağlam temellere dayadı. On yıl sonra zimmetine para geçirmekle suçlanarak görevinden alındı. Avrupa'ya dönerken bindiği gemide öldü. Yazdığı şiirler *Cancioneiro de Resende*'de (Resende Şiir Dergisi) yayımlandı. (L)

CUNIRITSU i. Müz. 12 dereceli çin iskalasına Japonca'da verilen ad. Bu dereceler Pythagoras yöntemine uygun olarak, çıkışlı beşliler ile inişli dörtlülere birbiri ardından tekrarlanması yoluyla elde edilir.

— ANSİKL. Başlangıç için seçilen ilk ses (*içikotsu*), batı müziğinde sol anahtarlı portenin altına yazılan re notasına çok yakındır. İskala şöyle kurulur: *re, la, mi, si, fa* diyerek, *do* diyerek, *sol* diyerek, *re* diyerek, *la* diyerek v.b. Bu sesler, batı müziğindeki dengeli sistemi tam karşılamaz (yakın zamana kadar kesin bir ölçüye bağlı tam ve yarım sesler yoktu). *Gagaku*'da görülen uyumsuz armoniler, düzensizce yan yana gel-

miş notalardan meydana gelir. Bunların seçiminde hiç bir sisteme başvurulmaz, yalnız çalgıların ses sınırları gözetilir. Bu yüzden *cuniritsu* durağan, değişmez notalardan meydana gelen bir dizi niteliğindedir. Bu durağan sesler arasında kesin kurallara bağlı bir seçim yapılır, bu yölla pentatonik makamları meydana getiren dereceler belirlenir. VIII.yy. da japon bonzoları Çinlilerin dinî şarkıları okuma tarzını, buddha ilahilerini (*sojyo*) ve nota sistemlerini benimsemiş, ancak her mezhep bunlara kendine göre küçük değişiklikler yaptı. Japonlar bu türleri birçok farklı biçimde yorumlar, bazen de yorumda çelişmeye düşerler. Bu, çin nazariyatının çok karışık olmasından ileri gelir. Japonlar bu nazariyeleri basitleştirmeye çalıştılar, altmış çin sisteminden yalnız altısını aldılar, *ryo* ve *ritsu* makamları ile birlikte kendi din müziklerine uyguladılar. Cuniritsu iskalası soyut alanda kaldı ve herhangi bir kromatizme dayanan belirli bir müzik türü doğurmadı. XVI.yy. dan sonra japon halk müziği ve bundan türeyen sanat (*zokugaku*), buddha müziğinin arasındaki yakın akrabalığa rağmen, nazariyeci çin bilgilerinin eski sistemleriyle bağlarını kopardı. (L)

CUNNINGHAM i. (ing. k.). Bağc. Amerikalı asma çeşidi. (L)

CUNNINGHAM (Allan), iskoçyalı yazar (Keir, Dumfriesshire 1784-Londra 1842). Önce taşçı çalıştı yaptı. *Remains of Nithdale and Galloway Song* adlı antolojide yayımlanan destanları ve baladları ile kendini tanıttı, Walter Scott'un himayesini ve R. Burns'un dostluğunu kazandı. Heykelci Chantrey'n sekreteri oldu. Eserleri: folklor temalarını işleyen *The Songs of Scotland, Ancient and Modern* (Eski ve Yeni iskoç Şarkıları) [1825], *Lives of the Most Eminent British Painters, Sculptors and Architects* (En Ünlü İngiliz Ressam, Heykelci ve Mimarlarının Hayatları) [6 cilt, 1829- 1833]. (L)

CUNNINGHAM (Andrew Browne), **Cunningham of Hyndhope** birinci vikontu, İngiliz amirali (Dublin 1883-Londra 1963). 1898'de Edinburgh deniz okuluna girdi, eğitimini orada yaptı. 1933'te tuğamiral oldu, 1937'de Akdeniz destroyerler filolitasının komutanlığına getirildi. 1938'de Amirallik genel kurmay ikinci başkanı oldu. Fransa'nın 1940 yenilgisi üzerine zor duruma düşen Akdeniz'deki İngiliz deniz kuvvetlerinin yönetimini eline aldı (1939). Fransız amirali Godfroy ile temmuz 1940'ta İskenderiye'deki Fransız filosunu kurtarmak üzere bir anlaşma yaptı. İtalyan filosuna Tarento'da (1940) ve Matapav burnunda saldırdıktan sonra Girin'in boşaltılmasını yönetti (1941). 1942'de, bütün mütefrik deniz kuvvetlerinin Kuzey Afrika çıkarmasına komuta etti ve 1943'te İtalyan filosunu teslim aldı. Ertesi yıl, birinci deniz lordu ve deniz genel kurmay başkanı olmak üzere Londra'ya çağırıldı ve 1946'ya kadar bu görevde kaldı. Vikont unvanını kazandı. 1951'de *A Sailor's Odyssey* (Bir Gemicinin *Odyssea'sı*); adı altında anılarını yayımladı. (L)

CUNNINGHAM (Merce), amerikalı dansçı ve koreograf (Centralia, Washington 1915'e doğr.). Martha Graham topluluğunda çalıştığı sırada (1940'la 1945 arasında) baş dansçı olarak *Letter to the World*, *El Benitente* (1940); *Appalachian Spring*'de oynadı (1944). 1943'ten itibaren ilk sololarını düzenlemeğe başladı; *Totem Ancestor*, *Mysterious Solo*, *Untitled Solo*. Birçok amerikalı topluluğuna öğretmen ve dansçı olarak (1948, 1949, 1951), yabancı ülkelere de öğretmen olarak çağırıldı (Meksika, 1956). 1952'de kendi topluluğunu kurdu. Bundan sonra tekniğini ve yeni jestler yaratma gücünü geliştirdi; danstaki hareketleri duyulmamış seslerle (gürültüler, man-yetik serit montajları) belirtme yolunu uyguladı; Amerika'nın öncü bestecilerinden John Cage ile çalıştı, dekoratör Robert Rauschenberg'i yanına aldı. Şu eserleri meydana getirdi: *Minutiae* (1954), *Variations* (1956), *Suite for Five* ve *Antic Meet* (1958), *Story* (1963), *Winterbranch* (1964), *How to Pass, Rick, Fall and Run* (1965), *Place* (1966). 1966'da, Paris'teki Milletlerarası Dans festivaline katıldı. O yıl, 6. Balanchine kendisinden New York Şehir balesi için



Merce CUNNINGHAM



Wilhelm CUNO



«Filipinler Cuntası» Castres müzesi, Fransa Goya tarafından, detay

12 bin kişiye düşmüş ve önemlerini kaybederek ortadan kalkmıştır. Bu örgüt, Osmanlı İmparatorluğunda sportif bir topluluk ve silâhşorluk halinde devam etmiştir. C. gelenekleri, aşağı bölüklerde ve illere çıkan kapıkullarında, olduğu gibi yaşatılmıştır. Bk. CİNCİ MEYDANI ve CÜNDİLİK.

CÜNDİLİK (Ar. *cündi* = askerliğe gerekli), Osmanlı sarayında çeşitli hizmetler için yetiştirilmekte olan iç oğlanlarına harb sanat ve oyunlarını öğretmek amacıyla kurulan bir spor örgütü. C. Osmanlı devletinin kuruluş tarihine kadar uzanmaktadır. İç oğlanları örgütü meydana getirilirken belki de Mısır Çerkez - Memlük devletinden örnek alınarak bu örgüte eklenmiştir (Bk. İÇ OĞLANI). Tarih geleneğine göre, bu örgüt Ankara savaşından sonra, bu savaşta Osmanlı ordusunun bozgun sebepleri araştırılırken, Timur ordusundaki atlı askerlerin savaşçılığı ve silâh kullanmadaki becerikliliği göz önünde tutularak Osmanlı atlı askerlerini de bu dereceye yükseltmek amacı ile Çelebi Sultan Mehmet tarafından kurulmuş, oğlu II. Murat zamanında gelişmiş ve Fatih devrinde en parlak çağına girmiştir. Çelebi Sultan Mehmed'in oğlu Şehzade Murat komutasında biri Merzifonda, öbürü Amasyada olmak üzere iki bölük halinde meydana getirdiği Cüндiler kendilerine bu iki şehirde yetişen iki bitkiden lâhanayı Merzifon için, bamyacı ise Amasya için sembol olarak aldıklarından ve bunları bir nişan olarak kullandıklarından bamyacı ve lâhanacı adlarıyla tanınmışlardır. İstanbulun fethinden sonra buraya taşınmışlar ve saraya alınarak iç oğlanları için birer spor klübü haline getirilmişlerdir.

İç oğlanları arasında ata binme ve silâh kullanmada yetişmek isteyenler bu iki klüpten birine girer, burada devamlı ve sistemli bir öğretim ve eğitimden geçerek acemilikten çıkar, keskinler grubuna girer, sırası ile usta ve ağa rütbelerine yükselirdi. Çıraklık devresinde iç oğlanı bamyacı veya lâhanacı ustalarından birine çırak olur, onun verdiği direktiflere göre hafiften ve kolaydan başlamak suretiyle gittikçe zorlaşan, karışan ve ağırlaşan talimlerle olgunlaşırdı. Bu talimler ata binme, yay germe, kılıç kullanma, ok atma, bu araçları kullanmada gerekli çeviklik ve becerikliliği elde etme, tüfek atma, nişan alma gibi harb sanatı ile ilgili talimlerdi.

Meselâ bir buçuk arşın boyunda, üç parmak kalınlığında, ucu sivri bir demir çubuğu fırlatarak toprağa çakma talimi ile işe başlayan iç oğlanı, bu talimi önce günde beş kere tekrarlar, daha sonra günde 200 kere tekrarlamak derecesine getirirdi. Acemilik devresinin son talimi güre bir atı, binek atı haline getirmek ustalığını kazanmaktı. Bu suretle yetişen iç oğlanı cündî ağaların oy birliği ile keskin grubuna alınır ve bundan sonra padişahların hizmetinde bulunmak hakkını elde etmiş olurdu. Keskinlikte en önemli talim, silâh ve atı bir arada, birlikte ve ahenkli bir şekilde kullanma ustalığını kazanmadır. Bundan sonra gittikçe gelişen cündî, usta ve ağa derecelerine yükselir. Enderunda yetişen cüндilerin yönetimi cüндibaşı adını taşıyan bir ağaya bırakılmıştır. XVII. yüzyıldan başlayarak sadrazam kapısında da cüндiler ayrı bir örgüte sahip olmuşlar ve bunların yönetimi de sadaret kethüdasına verilmiştir. Cüндiler, Enderunda Beşinci yeri adını taşıyan Kıztaşı direğinin bulunduğu meydana toplanırlar, talimlerini burada yaparlardı. Bundan başka, Gülhane bahçesinde ve eski Beşiktaş sarayında Çinili Meydan denilen alan da talim yerleri arasında bulunmaktaydı. Tüfek talimleri ise, sefer - i hümayunlarda

boş alanlarda yapılırdı. Padişahların gezilerine katılan cüндiler, bu gezintilerde çeşitli silâhşorluk oyunları, cirit, çomak, çevgen gibi gösterilerde bulunurlar ve bu oyunların sonunda padişah tarafından kendilerine hediyeler ve para dağıtılırdı. Bu gibi hediyelerden başka cündî ağalarına her bayramın ikinci gününde sadrazam tarafından ödenekleri dağıtılır, bayramın üçüncü gününde ise, sadrazam cüндileri ile birlikte huzura gelen sadaret kethüdası bütün cüндilerin katıldıkları gösterilerden sonra padişaha donanmış bir at sunar, buna karşılık kendisine çuha kaplı, bol yenli, sırtı samur kürk giydirilir, bütün cüндilere ise hediyeler ve para dağıtılırdı. Osmanlı İmparatorluğunun taşra örgütünde görev alacak olan iç oğlanları bu suretle yetiştirilir ve gittikleri eyalet ve sancaklarda tımarlı sipahilerin iyi bir binici ve silâhşor olarak yetişmeleri için gerekli usta öğretmenler C. örgütü ile sağlanmış olmaktadır.

C. , Osmanlı toplumunda sadece bir silâhşorluk, harb oyunları sanatı ve spor gösterileri olarak kalmamıştır. Bu gibi ustalıklara geniş bir ilgi duyan halk için, bu alanda yetişenlerden, gösterilerle ilgili oyunlardan bahseden çeşitli eserlerin yazılması ile C. , halk sınıfları arasında sevilen ve sayılan bir meslek haline gelmişti. Bu konuda yazılan eserler arasında Uzun Firdevsî'nin *Silâhşornâme*, Matrakçı Nasuh'un *Tuhfetü'l - guzât* adlı eserleri ile *Fevâid - i guzâ* sayılabilir.

C. örgütü yeniçeriliğin kaldırılması ve Osmanlı saray örgütünün yeni bir şekilde Avrupa saraylarına benzer bir duruma konulması üzerine Enderundan çıkarılarak ordu içine alınmış ve Mekteb - i Harbiyeye bağlanmıştır.

CÜNDİŞÂPUR, İrânın Huzistan bölümünde Sâsanî hükümdarı I. Şâpur tarafından kurulan bir şehir. Şâpur, İmparator Valerianus'u esir ettiği büyük seferi sonunda Suriyede bulunan sanatçılar, işçiler ve bilginlerden meydana gelen kalabalık bir halk grubunu da sürgün halinde C. a getirip yerleştirmişti. Daha sonra özellikle I. Husrev zamanında Bizanstan kaçan mutezile Hıristiyan bilginlerinin de C. a gelip yerleşmeleri sonunda bu şehir, İrânın ikinci büyük şehri ve kültür merkezi haline gelmişti. I. Husrev zamanında burada kurulan tıp okulu, eski Yunan kültürünün Müslümanlara etkisinde önemli bir rol oynadığı gibi, Müslüman tıp kültürünün meydana gelmesinde de başlıca etkenlerden biri olmuştur. C. tıp okulu temsilcileri Abbâsî sarayında daima özel bir saygı görmüşlerdir. Bu şehir, Halife Ömer zamanında Muse'l - Eş'ari tarafından fethedilmiştir. Tuster şehrinin düştüğünü gören C. lular Arap ordularına kendiliklerinden teslim olmuşlardı. İslâm egemenliği devresinde Râfîzî Manî ayaklanmasında bir merkez haline gelen C. epeyce zarar görmüş ve Manî'nin derisi şehrin kapısına asılarak halka gösterilmiştir. Abbâsî hilâfetinin dağılmaya başladığı tarihte Saffâriler zamanında bu aileden Yakub b. Leys tarafından hükümet merkezi haline getirilen C. , bu hükümdarın ölümünden sonra 878 tarihinden başlayarak gerilemeye ve çökmeye başlamış ve X. yüzyılda ise tamamıyla bırakılmış ve yıkıntı haline gelmiştir.

CÜNEYD (ölm. 1460), Safeviyye tarikâtı şeyhi. Bu tarikâtın kurucusu şeyh Safiyyü'd - din Erdebîlî'nin torunlarından, Şeyh Şah saniyle anılan İbrahim'in büyük oğlu ve İrân hükümdarı Şah İsmail'in dedesidir. İbrahim öldüğü zaman (1447) müritleri onun kardeşi olan Caferî şeyh seçince, C. ortaya atılarak Şiilik ve Râfizilik fikirlerini yaymaya başlamış, bunun üzerine amcası ile arası açılmıştır. C. müritleri ve adamları ile Svasa, daha sonra Konyaya

محلة بالقرب من صنعاء هما :

× (١) المفضل الجندي ، وهو ابو سعيد المفضل بن محمد ، اشتغل بالحديث والتواريخ ينسب اليه كتاب « فضل المدينة » وكتاب « فضل مكة » توفى بهذه الأخيرة عام ٣٠٨ هـ (٩٢٠ م) .

⊗ (٢) البهاء الجندي ، وهو ابو عبدالله محمد بن يوسف بن يعقوب ، ولي القضاء والحسبة ببعض أنحاء اليمن وتوفى على التاريخ واشتهر بكتابه « السلوك في طبقات العلماء والملوك في اليمن * » جمع فيه تراجم غالب علماء اليمن وطرفا من أخبار ملوكهم الى عام ٧٢٣ هـ كما ينسب اليه كتاب « أخبار القرامطة في اليمن » توفى عام ٧٢٢ هـ (١٣٣٢ م) .

جنديسابور ×

مدينة تاريخية تقع بالعراق العجمي وهو الاقليم الايراني الذي يجاور العراق ، وعرفت بعد ذلك باسم « شاه اباد » ينسب انشاؤها الى سابور الأول الذي اشتقت المدينة اسمها منه ، فتحت ابان خلافة عمر بن الخطاب عام ١٧ هـ (٦٣٨ م) على يد ابي موسى الأشعري . اشتهرت جنديسابور خاصة بالبيمارستان * الذي كان يعمل به كثير من مشاهير الأطباء لا سيما بنو بختيشوع * .

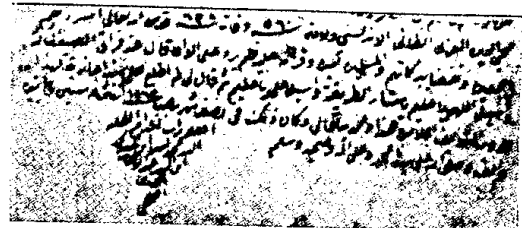
جنزة ()

الاسم العربي لبلدة تقع بالقوقاز بالقرب من مدينة تفليس وتعرف اليوم باسم « جلزوفسكا » يرجع انشاؤها الى النصف الأول من القرن الأول الهجري وأصبحت عاصمة لاقليم اران الذي حكمه بنو شداد وكانت ابان حكم بنو بهلوان في القرن السابع الهجري من المدن العامرة . وتعرف جنزة كذلك باسم جنجة والنسبة اليها جنجوى أو كنجوى

من تولى منصب الصدارة من هذه الأسرة « جندرى قره خليل باشا » الذى أمر السلطان به فقتل بادرنة عام ٨٥٨ هـ (١٥٤٤ م) بتهمة أخذ رشوة من امبراطور القسطنطينية قبل فتحها .

الجندي ×

فقيه مصرى مالكي المذهب ، يشتهر باسم سيدى خليل ، وهو ضياء الدين ، خليل بن اسحق بن موسى الجندي ، نسبة الى الجند (بضم الجيم) اذ كان يلبس زيهم ، تعلم ولباش بالقاهرة في دولة المماليك الأولى وجلس للتدريس والافتاء بالمدرسة الشيخونية التى



الجندي الفقيه ، من مخطوطة بقلبه

أسسها الأمير شيخو العمري وتقع بحى الصليبية بالقاهرة ومما يذكر أن السيوطى * جلس للتدريس بها فيما بعد ، كما تولى الجندي منصب الافتاء واشتهر بمؤلفه « المختصر » فى الفقه المالكي ، الذى ترجمه المستشرق الفرنسى بيرون الى الفرنسية بتكليف من حكومته (بعد الاستيلاء على الجزائر) وطبع مع شروح وتعاليق ببازيس عام ١٨٨٧ م (١٣٠٥ هـ) ويعرف بمختصر سيدى خليل . وللجندي « كتاب المناسك » توفى بالقاهرة عام ٧٧٦ هـ (١٣٧٤ م) .

الجندي

لقب اثنين من المؤرخين اليمانيين ، ينتسبون الى الجند (بفتح الجيم) وهى

والأقلام بالطعن في النسب، والانتحال والادعاء لمن قارب أو شابه أو أراد».

والواقع أن ما كتبه الدكتور قباوة في مقدمته للطبعتين الأولى والثانية من هذا الكتاب يعد نموذجاً يحتذى في أصول التحقيق العلمي لكتب التراث، ولا سيما الجهد الذي بذله في توثيق نسبة الكتاب، وفرز ما للخليل عما لغيره ممن زادوا في كتابه الأصلي. ولم تمكننا هذه المراجعة السريعة إلا من استعراض جوانب قليلة مختصرة من جهده، فلا بد لمن أراد التوسع والتعلم من العودة إلى المقدمتين في الكتاب.

سعادة سوادح

جنديشابور (جامعة)

إن آثار الثقافة الإيرانية لم تندثر نهائياً بعد الفتح الإسلامي وإنما حدث هناك تحول في الموضوع فتغير طابع كثير من هذه الآثار الفارسية الإيرانية متمثلاً في الطابع العربي. وظهرت هذه الآثار بهذا المظهر الحديث. وبمرور الزمن انصهرت في هذه البوتقة الجديدة وهي الثقافة العربية والإسلامية وحضارتها وغدت عاملاً رئيسياً هاماً من عوامل تطور تلك الحضارة الرفيعة الشاملة. وهذه الظاهرة هي العامل الأساس في ضالة معلوماتنا عن الآثار العلمية والأدبية لتلك الفترة الزمنية المعينة.

إن الثقافة العربية وآدابها في القرون الإسلامية الأولى ولا سيما العصر العباسي هي من المناهل الرئيسية في البحث عن الأدب الفارسي الساساني والثقافة الإيرانية في العصر الساساني يستطيع الباحث في ظل دراساته التوصل إلى نتائج قيمة لبيان الحقائق العلمية والأدبية التي كانت شائعة رائجة في ذلك العصر، إن البحث في عدد من المنشآت التي استحدثت في العصر العباسي، دون أن يسبقها سابق في العالم العربي، قد يؤدي بنا إلى نتائج باهرة إذا ما تتبعنا دراسة أثر الثقافة الإيرانية الساسانية، ومن ذلك البحث في الممارسات التي استحدثت في عهد الرشيد

متأخرة من تاريخ العلم نفسه».

إلى ذلك كان المحقق اعتمد في طبعته الأولى على ثلاث نسخ خطية تثبت كلها نسبة الكتاب إلى الفراهيدي، غير أن في الورقة الأولى من إحداها ما يلي: «كتاب وجوه النصب. ألفه خليل بن أحمد البصري. وقيل: هو تصنيف أبي بكر عبد الله بن شقير، صاحب أبي العباس المبرد». وحصل المحقق، بعد صدور الطبعة الأولى من الكتاب الذي عرف بأسماء كثيرة، على نسختين خريبن تؤكدان نسبة الكتاب إلى الفراهيدي. وهذا ما يعتبره الدكتور قباوة دليلاً قاطعاً على هوية صاحب الكتاب.

ويخلص المحقق بعد تدقيق الكتاب إلى القول: «والذي تبين لي، من خلال مصاحبتي لهذا الكتاب ومدارسته، ومتابعة الخلاف الحاد بين نسخته المخطوطة، واختلاف مستوياته المنهجية والمذهبية والتعبيرية والاصطلاحية والاستدلالية. أن ما يتضمنه الآن هو مجموعة جهود من النحاة، لها أصل قديم محكم مختصر، تداولته أقلام المطلعين من النحويين في القرنين الثالث والرابع، بإلحاق بعض الموضوعات الرئيسية والمسائل والأحكام والأدلة والشواهد والتعليقات، فأصبح على هذه الصورة من التداخل والاختلاف... ولذا فإن ما اتفقت فيه جميع النسخ من النص... يمثل أقرب مضمون للأصل الذي وضعه مؤلفه الأول. وهو الخليل بن أحمد الفراهيدي، بلا شك أو تردد».

ويرى الدكتور قباوة أن مصيراً مشتركاً جمع بين كتابي «الجميل» و«العين» للفراهيدي «فقد عاش كتاب «الجميل» كما عاش كتاب «العين»، يقحم فيه تلاميذ الخليل ومن خلف من النحاة ما عن لهم، ويزودونه بالمعلومات المتلاحقة في نسخته المختلفة المتكاثرة، حتى وصلت إلينا هذه النماذج المضطربة المتشابكة، لا يجمع بينها إلا اسم الخليل ونصوص متفرقة في طيات الزيادات المتواليات مع الأيام. وكذلك لبثا حقبة من الزمن مجهولين أو كالمجهولين، ثم تناولتهما الألسن

کرد و ارتباط علمی بین موبدان دانشمند و پزشکان ایرانی با آن‌ها را فراهم نمود. تا به رشد دانش افزوده گردد. به علاوه چند پزشک و دانشمند یونانی و سریانی و یهودی را از بیزانس به گندی شاپور فراخواند و چند حوزه فلسفه و پزشکی دایر نمود. ضمناً از موبدان سراسر ایران دعوت رسمی به عمل آمد تا به گندی شاپور آیند و در جنبش فرهنگی علمی موجود شرکت کنند، به همین دلیل ده‌ها موبد دانشمند و ده‌ها هیربد و ده‌ها آموزگار از خراسان و تبرستان و پارس به گندی شاپور رسیدند و در یک هم‌زیستی فرهنگی با دانشمندان غیر ایرانی همگام شده و همگی با هم به یک جنبش بزرگ علمی دست زدند^(۲۷).

شاپور یکم با بهره‌برداری از دانش‌های موبدان به ویژه در دانش پزشکی، از دانشمندان سریانی و یونانی و مصری و یهودی، از چند دانشمند چینی و هندی نیز بهره‌مند شد. حتی از متصرفات خود در سرزمین‌های سند، سه پزشک و گیاه‌شناس هندی را به گندی شاپور آورد تا با پزشکان ایرانی ویژه گیاه‌درمانی (أرورو بئیشه زو) همکاری کرده^(۲۸) و این بخش را در حوزه‌های پزشکی دانشگاه گندی شاپور رونق دهند.

فرنام ۲: شهر گندی شاپور^(۳۰)

۱.۲: نام و نشان گندی شاپور (جندی شاپور)

واژه گندی شاپور زیباست و به اندیشه نگارنده از خودسازی (ابتکار) ایرانی است. در حالی که یونانیان، می‌نویسند که پزشکان یونانی این نام را برگزیده‌اند. واژه گندی شاپور در پهلوی و فرس میانه به معنی سپاه و یا پاسگاه سپاهیان است^(۳۱، الف).

در تاریخچه شهر گندی شاپور، آمده که این شهر پیش از ساسانیان، در بین سال‌های ۱۷۰ - ۱۴۱ میلادی در مکان کنونی (روستای شاه‌آباد) و سر راه شوشتر به دزفول، در سرزمین خوزستان به وجود آمده است^(۳۱، ب) و آن یکی از پاسگاه‌های ارتش، یا یک مقر سپاهی بوده است.

نام شهر گندی شاپور برای نخستین بار در ادبیات پهلوی شهر وه اندوشاپوهر

Muhammed Muhammedi
 Ferheng-i Iran Piş ez İslam ve
 Asar-ı an der Temeddün-i İslami
 ve Edebiyat-ı Arabi, Tahran, 1374, DN: 41719.
 s. 229-253.

کتابنامه

جنبدی شاپور

مرکز پژوهشی ایران پیش از اسلام و دیرینه‌های نخستین اسلامی

جنبدی شاپور ○ آموزشگاه پزشکی و بیمارستان ○ جنبدی شاپور در
 دوران انوشیروان ○ طب ایرانی و بعضی از آثار آن ○ اهمیت
 علمی جنبدی شاپور در دوران ساسانی ○ تدریس طب در
 جنبدی شاپور ○ جنبدی شاپور در دوران خلفا ○ اثر جنبدی شاپور
 در نهضت فرهنگی اسلام ○

جنبدی شاپور در شمال غربی خوزستان بین شهر شوشتر و
 خرابه‌های شوش که امروز تل خاکی بیش نیست

در دوره ساسانی و تا چندین قرن پس از آن تاریخ شهر بزرگ و آبادی، با
 کشتزارهای زیبا و جویهای روان و باغهای خرم، قرار داشت که گذشته از
 زیبایی در دورانی از تاریخ که مورد گفتگوی ما است یکی از مراکز مهم علمی و
 فرهنگی عصر خود به شمار می‌رفت. این شهر جنبدی شاپور بود که به واسطه

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۴۹؛ و نگاه کنید به «تره‌المشاق»، جزء ششم از اقلیم سوم.

در علمش بر کتابهای ایرانیان است^۱. چنان که در جای خود دیدیم^۲ فضل پسر
 نوبخت یکی از ترجمه‌کنندگان کتابهای ایرانی به عربی بوده و خاندان نوبختی در
 علاقمندی به آثار فرهنگی ایران شهرت داشته‌اند، بنابراین بی‌تردید می‌توان گفت
 که کتابهای فضل نماینده بارزی از آثار نجومی ایران به شمار می‌رفته‌اند*.

عمر بن فرخان نیز که کتابهایی در نجوم تألیف کرده بوده از آنجا که وی،
 چنان که در گفتار سوم این کتاب نوشتیم، یکی از ترجمه‌کنندگان آثار فارسی و از
 علاقه‌مندان به نوشته‌های ایرانی بوده؛ بنابراین اگر احتمال بدهیم که کتابها و
 آثاری که از وی باقی مانده بوده نموداری از آثار نجومی ایرانی به شمار می‌رفته
 این احتمال چندان دور از حقیقت نخواهد بود.

بیرونی گاهی در کتابهای خود مطالبی هم از بعضی منجمین ایرانی نقل کرده و
 از آن چنین معلوم می‌شود که آثاری از آنها را در دست داشته. از جمله این
 اشخاص یکی ابوالحسن آذرخور مهندس^۳ و دیگری زادویه است^۴ که بیرونی
 غالباً بر آراء آنها اعتماد کرده و چنین پیداست که در این علم دارای پایه و
 منزلتی بوده‌اند.

از بین خلفای اسلامی بیش از همه مأمون به آثار نجومی و کتب قدیمه ایران
 اظهار علاقه می‌نمود و به درس و بحث آنها می‌پرداخت. مسعودی گوید:
 «مأمون در آغاز امر هنگامی که فضل پسر سهل در او نفوذ داشت زیاد در
 مباحث نجوم و قضایای آن امعان نظر می‌نمود و به احکام آن عمل می‌کرد. وی
 در این کار از پادشاهان گذشته ساسانی مانند اردشیر بابک پیروی می‌نمود و در
 خواندن کتابهای قدیمه و درس و بحث آنها جهدی بلیغ داشت و بدین سبب در
 فهم آنها مهارت یافت»^۵.

۱- الفهرست، ص ۲۷۴

۲- رجوع شود به صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ همین کتاب.

* برای آگاهی بیشتر در این موضوع نگاه کنید به مقاله نویسنده این کتاب به عنوان «المنرجون
 والنقله عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى» الدراسات الادبیة، سال هفتم، شماره‌های ۳ و ۴،
 بیروت ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ م. = ۱۳۴۴ ه. خ.

۳- الاثر الباقیة، ص ۹۹ و ۲۱۹

۴- الاثر الباقیة، ص ۲۱۷ و ۲۲۱

۵- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۴۵

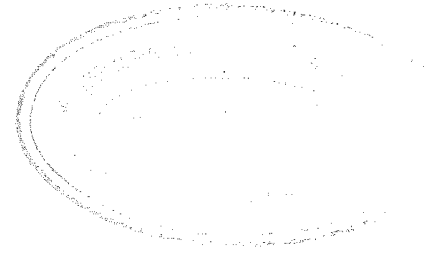
پیشینه تاریخی شهر گندی شاپور

چگونگی بنیاد شهر

اگرچه در منابع مهمی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته همه بنیادگذاری شهر جندی شاپور از بن به شاپور یکم نسبت داده شده است ولی به نظر می‌رسد که قرن‌ها پیش از شاپور در این ناحیه شهری کهن ولی ویران وجود داشت و چون شاپور آنجا را برای ایجاد یک اردوگاه بزرگ نظامی مناسب تشخیص داد و از طرفی برای مقیم ساختن هفتاد هزار تن اسیران رومی که در جنگ با والریانوس به چنگ آورده بود به جای وسیعی نیاز داشت، دستور داد تا اردوگاهی بزرگ همانند انطاکیه با کوچه‌ها و خیابانهای عمود برهم، همچون صفحه شطرنج بسازند و باهمت و پشتکار او و نیروی انسانی اسیران رومی که ناگزیر باید به کار می‌پرداختند تا خورندگان بیکاره به شمار نیایند، اردوگاه زودتر از آنچه که انتظار میرفت ساخته و پرداخته گردید و جنب و جوشی عظیم در آن بوجود آمد و دیری نکشید که تبدیل به شهری بزرگ شد و سرانجام تختگاه خوزستان و مرکز این استان زرخیز گردید .
لردکرزن در کتاب «ایران و مسأله ایران» نوشته است ایرانی

*Berresihany, Tarichi, cilt: 13, sayi: 2, Tehran 1978.
s. 119-156.*

D.533



Araştırma Yayınları: 8

Bilimin Yitik Şehri Cündiŝâpûr

M. Mahfuz Söylemez

©Anka Basım Yayın San. ve Tic. Ltd. Őti
Dizgi, kapak: Ankara Dizgi Evi
Baskı, cilt, kapak baskısı: Özkan Matbaacılık
Birinci basım: Mayıs 2003

ISBN: 975 - 6788 - 09 - 7

Araştırma Yayınları
İstanbul Cad. İstanbul Çarşısı 48/81 İskitler/Ankara
Tel/faks: (0312) 341 06 90

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi Yavuz ARGIT Bölümü	
Dem.No.	121916
Tes.No.	554.13

Araştırma Yayınları
Ankara/2003

جندی شاپور (گندی شاپور)، شهری کهن در شمال استان خوزستان که امروزه ویرانه‌های آن باقی است و به سبب بیمارستان و مدرسه‌ای در آن شهرت بسیار داشته است.

۱) شهر. ویرانه‌های این شهر در حدود دوازده کیلومتری جنوب شرقی شهر دزفول، در طرف راست جاده دزفول - شوشتر، در محل فعلی آبادی شاه‌آباد (امامزاده شاه‌ابوالقاسم) و در اراضی آبادی سیاه‌منصور واقع است (دوبد^۱، ص ۳۴۷-۳۴۹؛ رالینسون^۲، ص ۸۷-۸۸؛ لسترنج^۳، ص ۲۳۸؛ گیرشمن^۴، ص ۱۹۵، ص ۲۸۷؛ امام شوشتری، ص ۲۲۵).

به نوشته طبری (ج ۲، ص ۵۰)، سازنده آن شاپور اول ساسانی (حک: ۲۴۱-۲۷۲ میلادی) بوده است. گفته‌اند که این شهر در ۲۶۰ میلادی، در پی پیروزی شاپور بر والرینوس، امپراتور روم (حک: ۲۵۳-۲۶۰ میلادی)، به دست اسیران رومی ساخته شد و اسیران را در این محل سکنا دادند (طبری، ج ۲، ص ۴۷؛ گیرشمن، ۱۳۷۸-۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۱۹۹). نام شهر ابتدا وه‌آندیو شاپور / وه‌آنتیوک شاپور (به از انطاکیه شاپور، شهری که شاپور آن را بهتر از انطاکیه بنا کرد)، بود و بعداً گندی شاپور و جندی شاپور نامیده شد (طبری، ج ۲، ص ۵۱؛ فرای، ص ۱۲۶). نام آن به صورت نیلاب و نیلاط (یا قوت حموی، ذیل «نیلاب»، «نیلاط») نیز ضبط شده و چون مباشر شاپور برای احداث این شهر شخصی به نام بیل بوده است، آن را بیل و بیل‌آباد نیز نامیده‌اند (امام شوشتری، همانجا، به نقل از ابن‌فقیه؛ طبری، همانجا).

قطعی نام این شهر را، بر اساس افسانه‌ای، مرکب از دو نام «جندا» و «شاپور» دانسته و نوشته است که شاپور اول ساسانی پس از صلح با اورلیانوس^۴ (امپراتور روم، حک: ۲۷۰-۲۷۵ میلادی) و ازدواج با دختر وی، دستور داد شهری مانند قسطنطنیه برای همسرش در یکی از آبادیهای خوزستان، متعلق به شخصی به نام جندا، احداث شود. اهالی بنای این شهر را به جندا و شاپور نسبت دادند. همراه دختر اورلیانوس تعدادی از پزشکان حاذق و پیشه‌وران و صاحبان حرفه‌های دیگر از قسطنطنیه به جندی شاپور رفتند و شاگردانی تربیت کردند (ص ۱۳۳).

مردم محل، بنای این شهر را به دکیوس / دقیانوس، امپراتور روم (حک: ۲۴۹-۲۵۱ میلادی)، نسبت می‌دهند (دوبد، ص ۳۴۷-۳۴۸). به نوشته طبری (ج ۲، ص ۴۷) والرینوس، نیز جزو اسیرانی بود که در جندی شاپور اسکان داده شدند (نیز به نولدکه، ص ۸۱) ولی یاقوت حموی (ذیل «جندی شاپور») فقط به اسیران رومی^۵ و جمعی از لشکریان شاپور اول اشاره کرده است. به نظر

ظاهر است و همه موجودات، محال و مجالی و مرایای ظهور اسم جوادند. اگر بر بنده یا از بنده، بدون قصدی از بنده، جودی واقع شود، مصداق همین پیوند تعلق است که بنده در آن نقشی ندارد، اما اگر بنده قصد تخلیق به خلقِ الهی جود کند و پنهان و آشکار بر این قصد جامه عمل بپوشاند و جود را تخلیق خود کند، پیوند تخلیق حاصل می‌شود و چون خلق و خوی جود به مرحله‌ای برسد که نقش نفس او شود، او مظهر اسم جواد می‌شود و ارتباط تحقق حاصل می‌گردد و اسم جواد بر عرش دل او استوا می‌یابد (همان، ص ۵۸-۵۹).

اشعار جندی نیز مشتمل بر مضامین بلند عرفانی است، چنان که مصرعی از او («همه زیان و همه چشم و گوش باش ورا») اشاره به سیر محیی دارد که در آن عبد، چشم و گوش حق می‌شود (همان، ص ۴۳).

جندی حضرت علی علیه‌السلام را آدم اولیا و نخستین ولی - که وارث نبوت ختمی محمدی در ولایت است - دانسته و حضرت مهدی و دیگر ائمه علیهم‌السلام را از مصدق اکمل و افضل «آل» حضرت رسول اکرم و خلیفه و امام پس از وی معرفی کرده است (۱۳۶۱ ش، ص ۱۰۲-۱۰۳، ۲۶۸-۲۶۹).

همچنین وی این‌عربی را معصوم دانسته (۱۳۶۱ ش، ص ۱۱۴، قس همان، ص ۱۱۴، پسانویس ۳، همان، مقدمه ابراهیمی دینانی، ص ۳۷ و هفت) و در آثارش، بارها این عربی را خاتم‌الاولیای محمدی خوانده است (برای نمونه - ۱۳۶۱ ش، ص ۳۱۹؛ همو، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۴۴، ۱۵۷).

جندی بر پیروی از مرشدی محقق و استادی مدقق و کاملی مکمل در سیر و سلوک تأکید کرده و بارها به سالک سفارش نموده است که از همنشینان با شورانگیزان بی‌باک (کسانی که دعوی دارند دارای جنون عقلای مجانین^۶ اند و از حال و جذب^۷ سخن می‌گویند) و از مصاحبت با شیوخ عرفی و زرقان سالوس (کسانی که از شیخ بودن جز تزویر، ریا، شمه و ظاهر آرایبی چیزی نمی‌دانند) پرهیز کنند (جندی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۴۹، ۱۶۹-۱۷۰).

منابع: عبدالرحمان بن احمد جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، چاپ ویلیام جیتیک، تهران ۱۳۵۶ ش؛ مؤیدالدین بن محمود جندی، شرح فصوص الحکم، چاپ جلال‌الدین آشتیانی، مشهد ۱۳۶۱ ش؛ همو، نفحة الروح و تحفة الفتح، چاپ نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۲ ش.

/ اکبر ثبوت /

1. Clement Augustus DeBode

2. Henry Creswicke Rawlinson

3. Le Strange

4. Aurelianus

وفي عهد كسرى أنوشروان (٥٣١ - ٥٧٩م) أصبحت جنديسابور أكبر مركز علمي في تلك المنطقة، وفيها امتزجت الثقافات الإغريقية والسريانية والفارسية والمسيحية.

ومن المرجح أن قيام الـبيمارستان والمدرسة الطبية الملحقة به في جنديسابور كان نتيجة للازدهار العلمي والثقافي الذي تحقق في عهد كسرى أنوشروان في القرن السادس للميلاد. كان بيمارستان جنديسابور مؤسسة صحية دينية. اشتق اسمه من اللغة الفارسية، وهو يعني مكان المرضى، أي مستشفى. وكان يشرف عليه أكبر شخصية دينية في تلك المنطقة.

ويعتقد بعض المؤرخين بوجود مدرسة طبية ملحقة به، إلا أن الرأي السائد هو أن الـبيمارستان والمدرسة كانا مؤسسة واحدة، أما لغة التدريس والمخاطبة فكانت السريانية.

كان اتصال العرب بجنديسابور قائماً قبل بدء الدعوة الإسلامية.

مراجع الاستزادة:
ابن أبي أصيبعة، صيون الأبناء في طبقات الأطباء، تحقيق د. زاهر مشهور، دار مكتبة الحياة، بيروت (١٩٦٤).
أحمد عيسى، تاريخ الـبيمارستانات في الإسلام (دار الزاوية العربي، بيروت ١٩٨١).
جمال الدين العفطى، أخبار العلماء بأخبار الحكماء (دار الآثار للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت).

■ الجَنَسْنُغ

الجنسنغ Ginseng=Panax SPP
جنس نباتات معمرة من فصيلة الأرابيات، وهي جنات عشبية صغيرة، جذورها غليظة أو متدرنة ساقها جالسة، تحمل دوكرات من ثلاث أوراق متصبغة، أو خمس وريقات منعقة. تكون أوراقها القاعدية أصغر من أوراقها العلوية المتعاقبة المركبة، وهي بيضوية الشكل، مسننة، مستدقة الطرف، تبدو أزهار الجنسنغ عتكويلة التجمع، جميلة الشكل، على نمط خيمات صغيرة، لذا فإن بعض

المصنفين يعدونه تابعاً للفصيلة الخيمية. ثماره زاهية ذات لون أحمر ومينته المناطق الحارة، جذوره عطرية طبية جزئية النفع تشفى من جميع العلل وفق رأي الصينيين. تعود شهرة الجنسنغ في الصين واليابان وكورية إلى آلاف السنين، وأفضل أنواعه وضرويه التجارية المتوفرة في الأسواق جنسنغ كوريا، ويليه جنسنغ الصين والشيستانم والتابعة لنوع اسمه العلمي باناكس الجنسنغ الزائف Ginseng Panax notoginseng

الإسلامية، لذلك أصدر الخليفة هارون الرشيد أمره إلى الطبيب جبرائيل بن بختيشوع بإنشاء بيمارستان على نمط بيمارستان جنديسابور. ولما تم ذلك عهد الرشيد إلى ماسويه الخويزي بإدارته تحت إشراف جبرائيل.

نال آل بختيشوع [ر] الشهرة والثروة والكرمة. ولبراعته في الطب فقد أوصى الرسول ﷺ بمراجعته عند الحاجة. استمرت مدرسة جنديسابور والبيمارستان في تقديم خدماتها في العهد الإسلامي، كما كانا في عهد الساسانيين، ثم ازداد اتصاليهما بالعرب المسلمين في العصر العباسي. ولما أصيب الخليفة أبو جعفر المنصور بمرض في معدته، حين بدأ ببناء بغداد، وعجز أطباؤه عن معالجته، اقترحوا عليه استدعاء جورجيس بن بختيشوع، رئيس أطباء جنديسابور، فنال الشفاء على يده. ويبدو أن هذا الاتصال قد أدى إلى نتائج مهمة، منها اقتناع الخلفاء العباسيين بضرورة إنشاء الـبيمارستان في الحواضر العربية.

كمال شحادة

مراجع الاستزادة:
ابن أبي أصيبعة، صيون الأبناء في طبقات الأطباء، تحقيق د. زاهر مشهور، دار مكتبة الحياة، بيروت (١٩٦٤).
أحمد عيسى، تاريخ الـبيمارستانات في الإسلام (دار الزاوية العربي، بيروت ١٩٨١).
جمال الدين العفطى، أخبار العلماء بأخبار الحكماء (دار الآثار للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت).

Burk، ويليها في الجودة جنسنغ اليابان واسمه العلمي P.pseudoginseng Wall. Subsp. Japonicus، وأخرها جنسنغ أمريكية الشمالية خماسي الأوراق Panax quinquefolius.

المصدر التجاري

يغز وجوده التلقائي في الأجراف الجبلية في آسيا الشرقية، كما يزرع في كورية واليابان وشمال شرقي آسيا. يستورد العقار من كورية والبلدان المجاورة، كما يستورد ألبا ناكس خماسي الأوراق من الولايات المتحدة.

Condizapur-

تنضج ثمارها ويعصر شرابها، وذكر ما لكل جزء من أسماء في كل طور بأسلوب سهل. وقد نشرت في مجلة المجمع العلمي العربي.

كتاب «عدة الأديب»، في ثلاثة أجزاء صغيرة جمع فيه طائفة من كلام البلغاء والحكماء والعلماء والشعراء مع شرحها، وشاركه في التأليف الشيخ محمد الداوودي طبع عام ١٧٤٥هـ.

سلسلة «عمدة الأديب»: في كل كتاب منها دراسة عن كاتب أو شاعر جمعت بعضاً من أخباره وأشعاره ودراسة أدبية، وقد تم طبع بعضها. ومن أبرز كتب هذه السلسلة: «مرور القيس طبع عام ١٩٣٦هـ/١٩٣٧م، وعبد الله بن المقفع ١٣٥٥هـ/١٩٣٧م، والتأنيفة البيهاني ١٣٦٤هـ، وعلي بن أبي طالب.

شرح رسالة الملائكة وتحقيقها لأبي العلاء العربي، وتفسير الشواهد فيها وبيان قائلها وتراجمهم، وقد طبعت في دمشق عام ١٣٦٣هـ/١٩٤٤م.

■ جنديسابور

مدينة إيرانية بخوزستان (الأهواز). أسسها الملك سابور الأول بن أردشير بن بابك، في القرن الثالث للميلاد، فنسبت إليه وأسكنها بني الروم وطائفة من جنده، وكانت مدينة خصبة ووفرة الخيرات. وذكر ياقوت الحموي (ت ٦٢٧هـ) أنه اجتاز هذه البلدة مراراً، فلم يجد فيها سوى خرائب وأطلال بائدة لا تُعرف حقايقها إلا بتواتر الأخبار.

كان سابور الأول في صراع دائم مع الروم، وفي عام ٢٦٠م تغلب على الامبراطور الروماني فاليريان، فاحتل أنطاكية وطرسوس وقيسارية، وأسر

وله طائفة من الرسائل منها:

رسالة في الطرق، وهذا الغرض لم يطرقه أحد قبله، رسالة في الأدوية

ورسالة في المعلمين وتشتمل على كثير من أخبار المعلمين ونواديرهم ومزاياهم المحمودة والمذمومة، وعلى منزلتهم عند الخلفاء والأمراء والأعيان والناس.

رسالة في الأطعمة والأشربة في بلاد الشام، ورسالة في العادات في بلاد الشام، ورسالة في الأمثال.

وفي الثلاثينات من هذا القرن وضع سلسلة «كتاب الطرف، بالاشتراك مع طائفة من الأساتذة، وهي في ستة أجزاء كل جزء منها يدرس كتاب قراءة في صفوف المدرسة الثانوية. جُمعت فيها طرف من أدب وشعر لعهد كبير من الأدباء والشعراء العرب منذ عصر

الجاهلية حتى العصر الحاضر وتندرج بصعوبتها مع تقدم الصفوف.

وآلف كتاب «إصلاح الفاسد من لغة الجرائد، طبع في أوائل الثلاثينات.

وآلف كتاباً يحتوي على ترجمة أبي

العلاء المعري وأخباره ودراسة أشعاره. وهو أجمع كتاب لأخبار أبي العلاء ودراسة أدبه فيه تحقيق لما كتب عنه أو نُسب إليه، وتصحيح لكثير مما وقع فيه

العلماء من الخطأ والأخبار. وقد طبعه المجمع العلمي العربي بدمشق بعد وفاته بعنوان «الجامع لأخبار أبي العلاء». وله كتاب «تاريخ معرة

النعمان»، ومقالات نشر الكثير منها في مجلة المجمع العلمي ومجلة الهلال المصرية ومجلة العرفان ومجلة الرابطة الأدبية.

وقد ترك مجموعة كبيرة من الدراسات لأكثر شعراء العصر الجاهلي وأدبائه، وعصر صدر الإسلام في الأدب لطلابه في صفوف المدرسة الثانوية وكلية الآداب.

شمس الدين الجدي

مراجع الاستزادة:
محمد سليم الجدي، تاريخ معرة النعمان، إشراف عمر رضا كحالة (مشهورات وزارة الثقافة ١٩٦٢م).
محمد منيع الحافظ، دوزان أنطاكية، تاريخ علماء دمشق في القرن الرابع عشر الهجري (دار الفكر، دمشق ١٩٨١م).

الكثير من أهالي هذه المناطق، مستخدماً الكثير منهم لبناء الجسور والسدود، كما أسكن الكثير منهم في جنديسابور.

وفي بداية القرن الخامس للميلاد كان أغلب السكان في شمالي بلاد الرافدين من السريان النساطرة، الذين يؤمنون بأن السيد المسيح يتمتع بطبيعتين: اللاهوتية والناسوتية. وكان زعيمهم الراهب نسطوريوس، بطريك القسطنطينية، فتسبوا إليه. ولما كانت عقيدتهم مخالفة لمذهب الدولة الرسمي، فقد حوكم نسطوريوس من

قبل المجمع المسكوني، الذي انعقد في مدينة أفسس عام ٤٣١م، وحكم عليه بالنفي إلى صعيد مصر، وعلى إثر ذلك شددت السلطات البيزنطية على النساطرة فهاجروا إلى الرها. ثم أصدر الامبراطور زينون قراراً بطردهم فهاجروا إلى إيران وحلوا في جنديسابور.

وحين أغلق الامبراطور جستنيان جامعة أئينة عام ٥٢٩م بحجة أنها مدرسة وثنية، لجأ عدد من علمائها وفلاسفتها إلى بلاد فارس واستقر بعضهم في جنديسابور أيضاً.

الدكتور محمد يحيى الهاشمي*
رئيس جمعية الابحاث العلمية في حلب

Cündișapur

وَوْرٌ جَنْدِيَا بُوْرٌ
فِي الثَّقَافَةِ الْعَرَبِيَّةِ

إذا تتبعنا تاريخ الحضارات نجدها متصلة بعضها ببعض اتصالاً وثيقاً ، فلا توجد حضارة نشأت دون ان تأخذ بمن سبقها من الاقوام وتعطي لحلفها ، فعالم الافكار شبيه بالبضاعات في عالم التجارة ، اذ لا يمكن تجميدها ، بل لا بد من التبادل ، وكذلك الامر بعالم الافكار ، فحيث تكون المبادلة بين الاقوام والشعوب يكون الخير والبركة للجميع ، ولا يمكننا تتبع نهضة من النهضات العالمية دون معرفة الاخذ والعطاء .

ان هذا القانون يسود جميع الكائنات الحية ، حتى انه ليتعداها الى عالم العناصر غير المتصفة بالحياة ، بل الى عالم الطاقات ، فمن هذه التحولات ومن هذه المبادلات المختلفة تتكون فوائد جمّة ومواد جديدة وقدرات هائلة عظيمة .

* - علمنا مع كثير من السرور والتقدير ان جمعية الابحاث العلمية في حلب اقامت لرئيسها صاحب المقال الدكتور محمد يحيى الهاشمي يوبيلا ذهبياً بمناسبة مرور خمسين سنة على اشتغاله بالشؤون الثقافية وخدمة العلم؛ وقد وجهت الجمعية المذكورة دعوة لرئيس تحرير هذه المجلة الدكتور محمد محمدي للاشتراك في الاحتفال المذكور ، الا ان الاعمال الجامعية لم تمكنه من الاشتراك في تأدية هذا الواجب . فالدراسات الادبية ورئيس تحريرها يتمنيان للدكتور الهاشمي دوام التوفيق في خدمة العلم والادب راجين ان يمد الله في عمره لنشرك في يوبيله الماسي ان شاء الله .

ظاهر ميگرديد. آخرین شماره* لوکوریه یعنی شماره ۱۱۶ آن در صفحه چهارم خبر تعطیل و انتقال چاپخانه را از مصر منتشر ساخت و بدین ترتیب تاریخ نخستین چاپخانه و روزنامه در مصر که با پیاده شدن سربازان فرانسوی در خاک مصر آغاز شده بود با رفتن آنها پایان رسید ، تا پس از گذشتن بیش از ربع قرن دیگر دو باره از نو تاریخ دیگری را شروع کند ، و اگر این چاپخانه بناپارت نبود محمد علی سر سلسله خاندان پادشاهی سابق مصر نمیتوانست در سال ۱۸۲۸ چاپخانه (بولاق) را در مصر تأسیس نماید و روزنامه (الوقائع المصرية) را منتشر سازد .

صلاح الدين بستانی

قاهره

Dr. Mohammad Mohammadi

Dean of the Faculty of Theology of Tehran University

THE UNIVERSITY OF JUNDISHAPUR

in the First Centuries of the Islamic Period
and Its Role in the Transmission of the Intellectual Sciences
and Medicine to the Arab World and Islam*

In an article published on the occasion of the First Congress of Orientalists in Tehran,⁽¹⁾ I proposed that Persian cultural forms did not all at once cease to exist, as is usually supposed, with the Arab invasions, but rather that many of them underwent a transformation and took to themselves Arab rather than Persian dress, becoming assimilated into Arab and Islamic culture and civilization, and as a result became one of the primary factors in the development and transformation of the new civilization; and further that this very fact is the main reason for our lack or relative lack of knowledge concerning the scientific and literary works of the period.

In that article I pointed out that one of the important sources for research in the literature and culture of Persia of the Sassanid period is Arab literature and culture of the first Islamic centuries and the Abbasid period, and that thorough investigation and study in this area can lead to the discovery of material extremely valuable in depicting the scientific and literary picture of the Sassanid period. I also pointed out that research in the domain of certain of the institutions which appeared in the Abbasid period for the first time, having had no precedent in the Arab world, might also yield fruitful results in this area, that is, in the discovery and determination of the cultural achievements of the Sassanid period. For example, research into the hospitals which were established at the time of Harun al-Rashid and his successors in Baghdad is extremely important for obtaining more precise and detailed knowledge concerning the school and hospital of Jundishapur in the Sassanid period and the first Islamic centuries.

* Translated From Persian by William Chittick

My aim in the present article is to explain in a slightly more extensive manner that which was briefly indicated in this first article concerning Jundishapur, and thus to investigate the relationship of the hospitals of Baghdad and more generally of the field of medicine and the intellectual sciences in Islam with the university and hospital of Jundishapur, and also to indicate how it is possible, by means of careful study and investigation in this area, to discover the nature and characteristics of that university. For this purpose we must first present a certain amount of material, although briefly, as regards the history of this university and hospital.

Jundishapur was a city in northwestern Khuzistan which has been shown to have been located between Shushtar and the ruins of Susa, and to coincide with the locality which is known today as Shahabad.⁽²⁾ Although this city was the capital of some of the Sassanid kings and has been mentioned in relation to several historical events, its fame is due to the university and hospital which for several centuries were one of the greatest scientific and medical centers of the world, and in fact at times during this period were the greatest of these centers. George Sarton in his valuable book *An Introduction to the History of Science* (Vol. 1, P. 435) along with several other scholars, has called this center of science and medicine a "university". And if we are to apply this apparently modern term to institutions of the ancient world, the institution which from the point of view of the scientific and university spirit is most deserving of such a name is certainly the school and hospital of Jundishapur; for this same reason I have adopted this usage in the present article.

The oldest period in which we find mention of the city of Jundishapur is that of the Sassanid king, Shapur I, who settled Roman prisoners of war there and was thus the cause of the city's being built up and becoming populated. In contrast to the custom of the age, in Persia prisoners of war were not made into slaves and bought and sold but were rather settled in a particular area and persuaded to live and work there and to bring about its cultivation and prosperity. In the same way Darius the Great had settled Aztar prisoners in Khuzistan, and Orodes, the Parthian king, had settled Roman prisoners in the vicinity of Marw. In the book of *Tansar* the following has been mentioned as being among the good deeds performed by Ardashir: "The prisoners were not allowed to be called slaves and sold into slavery. They were given cities to build and inhabit."⁽³⁾

At the time of the Sassanids the city of Antioch was the most flourishing and famous city of Rome: Shapur, after having defeated Rome, settled the prisoners in a place which became known as "Wandiyushapur", that is, "the better Antioch of Shapur". "Antakiyah" is the Arabic form for the name Antioch, while its original name was "Andyuya antiyus", within which the European

12th-15th centuries and its place in the architecture of the Near East). Moscow, 1966. pp. 101-3, figs. 33-35. Étienne Combé, Jean Sauvaget, and Gaston Wiet, eds., *Répertoire chronologique d'épigraphie arabe* VIII, Cairo, 1938, p. 245, no. 3135; p. 246 no. 3136. Esmā'il Dibāj, *Rāhnemā-ye ātār-e tāriki-e Ādārbāyjān-e šarqi wa Ādārbāyjān-e ġarbi*, Tabriz, 1339 Š./1960, pp. 36-38. André Godard, *Les Monuments de Marāgha*, Publications de la Société des Études Iraniennes et de l'Art Persan 9, Paris, 1934. Idem, "Notes complémentaires sur les tombeaux de Marāgha," *Athār-é Īrān* 1, 1936, pp. 125-60. Ernst Herzfeld, "Arabische Inschriften aus Iran und Syrien," *AMI* 8, 1936, pp. 78-102. Donald Hill and Oleg Grabar, *Islamic Architecture and its Decoration*, 2nd ed., London, 1967, p. 60, fig. 223. Robert Hillenbrand, "The Tomb Towers of Iran to 1550," Ph.D. diss., 4 vols., Oxford, 1974, II, pp. 89-86, III, figs. 51-58; IV, pls. 67-73. Idem, "Saljuq Monuments of Iran: II. The 'Pir' Mausoleum at Tākistān," *Iran* 10, 1972, pp. 45-55. Muhammad Yusuf Kiani, ed., *Iranian Architecture of the Islamic Period II: A List of Monuments*, Tehran, 1368 Š./1989, p. 121. Moḥammad-Jawād Maškur, *Naẓar-i ba tāriki-e Ādārbāyjān wa ātār-e bāstāni wa jam'iyat-šenāsi-e ān*, Tehran, 1349 Š./1970, pp. 390-92. Leo Ary Mayer, *Islamic Architects and Their Works*, Geneva, 1956. Vladimir Minorsky, "Marāgha," in *EI*² VI, pp. 498-503. Douglas Pickett, *Early Persian Tilework: The Medieval Flowering of "Kāshi"*, London, 1997. Eric Schroeder, "Islamic Architecture. F: Seljuq Period," in *Survey of Persian Art* II, pp. 981-1045. Sonia P. Seherr-Thoss, *Design and Color in Islamic Architecture: Afghanistan, Iran, Turkey*, Washington, D.C., 1968. R. Stevens, "The Tomb Towers of Persia," *Geographical Magazine* 31/5, September 1958, pp. 251-59. David Stronach and T. Cuyler Young, "Three Seljuq Tomb Towers," *Iran* 4, 1966, pp. 1-20. Mikael Useinov, Leonid Bretanitskiĭ, and A. V. Salamazade, *Istoriya arkhitektury Azerbaidžhana* (History of architecture in Azerbaijan), Moscow, 1963, pp. 83-85, fig. 64. Donald Wilber, "The Development of Mosaic Faience in Islamic Architecture in Iran," *Ars Islamica* 6/1, 1939, pp. 16-47.

(MARCUS MILWRIGHT)

GONDĒŠĀPUR

- i. *The city.*
- ii. *History and medical school.*

i. THE CITY

It has been argued by Daniel T. Potts (pp. 327-34) that Gondēšāpur might have had a Parthian antecedent. This argument is based on the mention in two Greek inscriptions from Susa of the term Gondeisos as the name of a waterway (Potts, pp. 328-29). The name would seem to represent an Iranian **gund-dēz*: "military fortress," which

led Potts to pose the hypothesis that *Gond-dez was the original Iranian name of the place, from which the name of the river Āb-e Dez (q.v.) had been derived. According to him, when Šāpur I rebuilt the town, "*Gund-dēz became *Gundēz/Gund-dēz-i Šāpur, while his resettlement of the deportees from Antioch-on-the-Orontes accounted for the epithet '(the) better (is) Antiochia of Šāpur'" (Potts, p. 234). This conclusion is contradicted by the fact that the archeological survey of the site of Gondēšāpur revealed no trace of a Pre-Sasanian occupation (Adams and Hansen; see below). In the Sasanian epoch, Gondēšāpur was one of the four major cities of Kūzestān, the other three being Karkā (Ērān-xwarrah-Šābuhr, q.v.), Susa, and Šuštār. The extensive irrigation systems developed there by the early Sasanians was probably aimed at supplying a large population; the four cities "must have had a total population of about 100,000" (Christensen, p. 111). Although agricultural products, mainly rice and sugar, were the main exports of the area (Gondēšāpur's sugar was sold in Khorasan and farther east; Schwarz, *Iran*, pp. 347-48; Le Strange, *Lands*, p. 238), the textile industry also made this province rich and famous (Christensen, p. 111).

With the fall of the Sasanian Empire in the middle of the 7th century, Gondēšāpur fell into decline. The fact that most of its inhabitants had been Christians, who probably did not want to convert into Islam and therefore left their city, must have contributed to this decline. Nevertheless, the city flourished as a prosperous town in the early Islamic period (Schwarz, *Iran*, pp. 345-50; Le Strange, *Lands*, p. 238), and Ya'qub b. Layt, "aspiring to imitate the Sasanians," chose it as his capital (Mas'ūdī, *Muruj*, ed. Pellat, sec. 601). He died in 265/879, and was buried there, and his tomb became the main feature of the early Islamic Gondēšāpur (Eṣṭakri, p. 93; Ebn Ḥawqal, p. 256; *Hōdud al-'ālam*, ed. Sotuda, p. 139, tr. Minorsky, pp. 381-82).

The site of Gondēšāpur was identified with the extensive ruins south of Šāhābād, a village situated 14 km southeast of Dezful. Clement August De Bode described the site as a vast plain with "broken walls in masonry scattered here and there, red bricks and tiles strewn about the fields, a line of mound and traces of aqueducts, with others still extant" (Rawlinson, p. 72; De Bode, II, p. 168). In 1930s, Roman Ghirshman (p. 138) studied the remains of the city and noted that it had been built like a Roman military fort: a rectangular walled city, with the longer northern and southern sides some 2 km long and the shorter eastern side some 1 km long, with streets arranged in a grid system, just as Ḥamza Eṣfahāni (p. 49) had described it. When Nikolā Rāst visited the site in 1947, the destruction of the ruined structures was almost complete due to constant plowing (pp. 126-28).

Although the agricultural history of the Kūzestān plain has been extensively investigated (Adams, 1962; Wenke 1975, 1981; Christensen, pp. 105-12), the only published archeological study of the city of Gondēšāpur was carried out in February and March 1963 by Robert McC. Adams and Donald P. Hansen on behalf of the Oriental

جنديسابور

وفاء : جبل باليمن في ديار خثعم ، وترج واد بين هذا الجبل وبين آخر يقال له البهم ، واختلف في لفظه ؛ قاله نصر .

جندويه : بالفتح ثم السكون ، وضم الدال ، وسكون الواو ، وياء مفتوحة : من قرى طالقان خراسان ، بها كان أول وقعة بين أصحاب أبي مسلم الخراساني وبين أصحاب بني أمية ، وهي وقعة مشهورة لها ذكر .

جندة : ناحية في سواد العراق بين فم النيل والتعمانية .
جنديو خسر : ويقال وه جنديوخسر : اسم إحدى مدائن كسرى السبع ، وهي المسماة رومية المدائن بُنيت على مثال أنطاكية ، وبها قتل المنصور أبا مسلم الخراساني .

جنديسابور : بضم أوله ، وتسكين ثانيه ، وفتح الدال ، وياء ساكنة ، وسين مهملة ، وألف ، وباء موحدة مضمومة ، وواو ساكنة ، وراء : مدينة بخوزستان بناها سابور بن أردشير فنُسبت إليه وأسكنها سببي الروم وطائفة من جنده ؛ ويقال حمزة : جنديسابور تعريب به از اندوشافور ، ومعناه خير من أنطاكية ، وقال ابن الفقيه : إنما سميت بهذا الاسم لأن أصحاب سابور الملك لما فقدوه كما ذكرته في منارة الحوافر خرج أصحابه يطلبونه فبلغوا نيسابور فلم يجدوه فقالوا : نه سابور أي ليس سابور ، فسميت نيسابور ، ثم وقعوا إلى سابور خواست فقيل لهم : ما تصنعون هنا ؟ فقالوا : سابور خواست أي نطلب سابور ، ثم وجدوه بجنديسابور فقالوا : وندي سابور ، فسميت بذلك ، وهي مدينة خصبة واسعة الخير بها النخل والزروع والمياه ، نزلها يعقوب ابن الليث الصفار ، اجتزت بها مراراً ، ولم يبق منها عين ولا أثر إلا ما يدل على شيء من آثار بائدة لا

جند

عبدالله بن زينب الجندي ، روى عنه عبد الرزاق ؛ وقال البخاري : كثير بن سويد يُعدُّ في أهل اليمن عن عبدالله بن زينب ، روى عنه معمر ، وهو أشبه بالصواب ؛ وصامت بن معاذ الجندي ، يروي عن عبد المجيد بن عبد العزيز بن أبي رواد ، روى عنه المفضل بن محمد الجندي ؛ ومحمد بن منصور أبو عبدالله الجندي ، سمع عمرو بن مسلم والوليد بن سليمان وهب ابن سليمان مراسيل ، سمع منه بشر بن الحكم النيسابوري ؛ قاله البخاري ؛ وأبو قررة موسى بن طارق الجندي ، روى عن ابن جريج ومالك وخلق كثير ، روى عنه أبو حمزة ؛ وأبو سعيد المفضل بن محمد الجندي الشعبي ، روى عن الحسن بن علي الحلواني وغيره ، روى عنه أبو بكر المقرئ .

الجند : بالضم ثم السكون ، واحد الأجناد ، وأجناد الشام خمسة ، وقد ذكرت في أجناد ، والجند : جبل باليمن ؛ ذكره نصر في قرينة الجند .

جندع : وهو الرجل القصير : اسم موضع .

جندفرج : بالضم ثم السكون ، وفتح الدال المهملة والفاء ، وسكون الراء ، وجيم ، والعجم يتولون بُندقر : قرية من قرى نيسابور على فرسخ منها ؛ ينسب إليها أبو سعيد محمد بن شاذان الأصم الجندفرجي النيسابوري الزاهد ، سمع بخراسان والعراق والحجاز ، روى عن قتيبة بن سعيد ومحمد ابن بشار وغيرهما ، توفي سنة ٢٨٦ .

جندفرقان : بعد الراء الساكنة قاف ، وألف ، ونون : من قرى مرو ويقال لها جندفرقان ؛ منها أصبغ بن علقمة بن علي الخنظلي الجندفرقاني ، سمع عكرمة وعبد الله بن بريدة بن الحصيب .

جندف : بالفتح ثم السكون ، وفتح الدال المهملة ،

جس کا سہرا ابو موسیٰ الاشعری کے سر ہے۔ اس شہر نے شرائط کی بنا پر ہتیار ڈالے تھے (البلاذری، ص ۳۲۸)۔ سیف بن عمر کی کہانی (در الطبری، ۱: ۲۵۶۷، اور ابن الاثیر، ۲: ۳۳۲)، جس کی رو سے اس شہر کا سقوط غلام مکینف کی جعل سازی کا نتیجہ تھا، محض ایک خیالی افسانہ معلوم ہوتی ہے۔ مانی [رک باں] کی کہال کو شہر کے دروازے پر لٹکا دیا گیا۔ جنڈیشاپور یعقوب بن لیث الصقار (۵۲۶۲/۸۷۵ء تا ۵۲۶۳/۸۷۷ء) کا دارالحکومت تھا، جس کا وہاں ۵۲۶۵/۸۷۸ء میں انتقال ہوا۔ یاقوت کے زمانے میں فقط چند آثار اس شہر کی نشاندہی کرتے تھے (۲: ۱۳۰)۔

مآخذ: (۱) البیرونی: *Chronology*، ص ۱۹۱؛
Diction. géogr. de la Perse (۲) Barbier de Meynard؛
 (۳) Nöldeke؛
Gesch. d. Perser u. Araber، ص ۴۰ تا ۴۲؛ (۴) براکنان،
 ۲۰۱: ۱؛ (۵) الطبری، ۱: ۲۵۶۷؛ (۶) ابن الاثیر،
 ۲۰۱: ۲؛ (۷) رُسنفلٹ: *Jacut's Reise*؛
 در ZDMG، ۱۸: ۳۲۵۔

(CL. HUART)

جنڈیشاپور کی شہرت کی سب سے بڑی بناے استحقاق اس بات میں مضمحل ہے کہ وہ ایک اہم ثقافتی مرکز رہا ہے، جس نے اسلام میں علمی و عقلی سرگرمیوں کو متاثر کیا۔ اس کی شہرت اس وجہ سے بھی بڑھ گئی کہ ایک تو علم کے ایک غیر مذہبی شعبے یعنی طب سے اس کا گہرا تعلق تھا، دوسرے وہ طب یونانی کا سب سے بڑا نمائندہ رہا ہے۔

جنڈیشاپور میں ایک ہسپتال تھا، جہاں یونانی طریق علاج *asclepieia* اور بوزنطی ہسپتالی طریق علاج *nosocomia* کے علی الرغم ایسا معلوم ہوتا ہے کہ علاج کی بنیاد تنہا علمی طب پر رکھی ہوئی تھی۔ بہر حال، یہ اسلامی ہسپتال کی ایک خصوصیت تھی، جس کے نونے کا کام جنڈیشاپور کے ہسپتال نے کیا

Die Vezirfamilie der Ğandarlyzāde (14/15 Jhdt.) und ihre Denkmäler، ۱۱۵ اور ('Nachträge') ۲۲: ۱۹۳۵ء تا ۷۳ تا ۷۵ (مآخذ کے مکمل حوالے اور بحث): (۲) I. H. Uzunçarsili؛
 Candarli (زیادہ تر ماسبق تصنیف کی متابعت ہے، لیکن قدیم تاریخی دستاویزی مآخذ وغیرہ میں سے بعض مزید تفصیلات بھی ہیں): (۳) وہی مصنف؛
Belleten 'Candarlızāde Ali Paşa vakfiyesi، ۵: ۱۹۳۱ء تا ۵۴۶ تا ۵۷۶؛ (۴) وہی مصنف؛
Candarlı 'Cenderli) Kara Halil Hayreddin Paşa، در *Belleten*؛
 ۲۳: ۱۹۵۹ء تا ۴۵۷ تا ۴۷۷؛ (۵) رُسنفلٹ، مقالہ مراد ثانی (H. Inalcik)۔ اس خاندان کے دیگر افراد کے نام ان دستاویزات میں ہیں جو *M. T. Gökbilgin*، *XV. - XVI. 'asirlarda Edirne ve Paşa Livası*، استانبول ۱۹۵۲ء (دیکھئے اشاریہ بذیل مادۂ ابراہیم پاشا بن خلیل پاشا) میں ہیں؛ [۶) Hammer: *Geschichte des Omanischen Reiches*، بست عام ۱۸۳۴ء، ج ۱]۔

(V.L. MÉNAGE)

* جنڈیشاپور: (عربی شکل جنڈیشاپور)، خوزستان کا شہر، جس کی بنیاد ساسانی شہنشاہ شاپور اول نے رکھی تھی (جس سے شاپور نے "ونڈیوشاپور" کا نام حاصل کیا، قب Nöldeke: *Geschichte der Perser*، ص ۴۱، عدد ۲)، جس نے اس میں یونانی قیدیوں کو بسایا۔ یہی شہر ہے جو سریانی میں بیتھ لاپاٹ *Bêth-Lāpat* کے نام سے معروف ہے، جس کی بگڑی ہوئی شکل بیل آباد *Bāl-Ābadh* ہے، جو "زیلاب" اور "نیلاط" کی شکل میں اب قریب قریب ناقابل شناخت ہے۔ اس کے محل وقوع کی نشاندہی آج کل شاہ آباد کے کھنڈر کرتے ہیں (قب Rawilson، در *Journal of the Royal Geogr. Soc.*، ۹: ۲۲؛ *Travels in Luristan*؛ de Bode، ۲: ۱۶۷)۔ مسلمانوں نے اس شہر پر تترکی فتح کے بعد ۵۱۷/۷۳۸ء [بتصحیح ۷۳۸ء] میں قبضہ کیا تھا،

1542). Book VII (ophthalmology) has been edited in Greek and German by Julius Hirschberg (Leipzig, 1899). Book IX edited by Skevos Zervos (Athens, 1912. Diseases of the digestive organs, worms). Book XII edited by George A. Costomiris (Paris, 1892. Sciatica, rheumatism, arthritis). Book XIII edited by Sk. Zervos (Syros, 1908. Wounds caused by poisonous animals; counterpoisons; various skin diseases). Book XV edited by same (Athens, 1909. Swellings, aneurisms, favus, pharmacy). Book XVI by same (Athens, 1901); partial German translations by Max Wegscheider (160 p., Berlin, 1901. Gynecology, obstetrics cosmetics, embalming).

Criticism—E. Gurlt: *Geschichte der Chirurgie* (t. 1, 544–555, 1898). Max Wegscheider: *Einiges aus der Geburtshilfe und Gynäkologie des Aëtios* (*Archiv f. Gynäkologie*, t. 66, 3–16, 1902). Ch. Em. Ruelle: *Quelques mots sur Aëtius* (*Bull. soc. franç. hist. méd.*, t. 2, 112–123, Paris, 1903). A. Olivieri: *Gli $\lambda\alpha\tau\rho\iota\kappa\acute{\alpha}$ di Aëtios nel codice messinese No. 84* (*Studi di filologia classica*, t. 9, 294–347, Firenze, 1904. This manuscript contains Books I and II and part of Book III with scholia). Max Neuburger: *Geschichte der Medizin* (t. 2, 104–109, 1911). Alfred Lehmann: *Die zahnärztliche Lehre des Aëtios* (Diss., 48 p., Halle a. S., 1921; *Isis*, IV, 578).

For Syriac medicine see my note on Sergios of Resaina in Section III.

PERSIAN SCHOOL OF MEDICINE

It is difficult to say when the school (or university) of Jundishāpūr¹⁰ was founded. It may date back to the fifth or even to the fourth century (see my note on Theodoros or Theodosios, second half of the fourth century). It became a refuge for the Nestorians driven from Edessa in 489, and later for the Neoplatonists banished from Athens in 529. The Nestorians brought with them Syriac translations of Greek medical works (see Sergios of Resaina); the Neoplatonists, their philosophic ideas, the influence of which is easily traceable in the later Persian mysticism. The school was at the height of its glory in the reign of Nūshīrwān the Just,¹¹ the greatest Sassanian king, who ruled from 531 to his death in 579. It became then the greatest intellectual center of the time; there Greek, Jewish, Christian, Syrian, Hindu, and Persian ideas could be compared, exchanged, and eventually syncretized. Persian translations of Aristotle and Plato were made by order of Nūshīrwān. Jundishāpūr was especially important as a medical center; the medical teaching was essentially Greek, but with Hindu, Syrian, and Persian accretions. This medical school flourished until at least the end of the tenth century; it was little affected by the Arab conquest in the seventh century, but it was not until the latter half of the eighth century that its influence began to be widely exerted upon the Muslims (E. G. Browne: *Arabian medicine*, p. 23, 1921).

The reign of Nūshīrwān was the golden age of Pahlawī literature¹² (see Burzūya, *infra*). It was then that the historical annals were compiled upon which Firdawsī's epic was based at the end of the tenth century. Nūshīrwān consolidated

¹⁰ City founded by the Sassanian king Shāpūr I (241–272), near Kazerun, between Susa and Ecbatana. Also spelled Gandisapora and Gondi Sapor (Gibbon, c. 42; Bury's edition, IV, 361). E. B. Browne (*Arabian medicine*, p. 19 sq.), who discusses the etymology of this name, spells it Jundī Shāpūr. It is well-nigh impossible to obtain a complete agreement on this spelling, for it is the problem of a Persian name, passing through Arabic and Syriac script and expressed in Low Latin.

¹¹ Or Anūshīrwān. He was called Chosroës by the Greeks and Kisrā by the Arabs.

¹² The Pahlawī language was used from the fourth to the ninth century on; but in the seventh century the period of original use was already over.

دانشگاه جندی شاپور

بریشانی دانشگاه نوشته بود :
« دانش و فضیلت ما فوق باز و شمیر است »

سلطنت درخشان او متجاوز از هشتصد جلد کتاب از زبانهای یونانی، سریانی و هندی به پهلوی برگردانیده شد .

شاید در طول تاریخ انسانی هیچیک از دربار شاهنشاهان چنین سخت و بی‌گیر بکار اشاعه علم و دانش نپرداخته و گرنفون تاریخ نویس یونانی در این باره مینویسد : « اردشیر بابکان از اعجوبه‌های انسانی است .

چه او نه تنها در میدان نبرد جنگجوی بی‌بدیلی بود بلکه در جمع آوری و فراهم آوردن امکانات بسیار مساعد از برای تحقیقات و تنبغات علمی نیز درایت بی‌نظیر داشت . دانشمندان درگاه او که بشماره از هزاران تن بیشتر بودند حتی در کار پژوهشهای خود از او کمک می‌جستند و مشاورات او دل می‌بستند . »

می‌گویند خود او پس از رسیدگی بامور کشوری بکار ترجمه کتب علمی می‌نشست و ساعتها در محضر دانشمندان و علما به بحث و گفتگو می‌پرداخت . در جنگ با طایفه وحشی

اردشیر بابکان در هزار و هفتصد سال پیش در زمینه توسعه دانش و فرهنگ و مبارزه با دیو پلید نخوت و خرافات، مقدمات تأسیس دانشگاه بزرگی را که بعدها پسرش شاپور با افتتاح و تکمیل آن پرداخت ، فراهم آورد . این دانشگاه عظیم در تاریخ تمدن و مفاخر علمی ایران بنام دانشگاه «جندی شاپور» ثبت شده است .

ارزش کار باشکوه اردشیر از این مهم پیداست که او برای اشاعه علوم عقلی و فلسفه و حکمت ناچار از ستیزه و جنگهای عدیده داخلی شد چه کهنه پرستان و متعصبین که همیشه سد راه علم و توسعه دانش بشری هستند با حربه کهنه و همیشگی تکفیر بمبارزه باشاهنشاه خردپرور و آزاد اندیش ایران پرداختند .

اما چون شاه بزرگ ساسانی شوق و شور علم خواهی و دانش پژوهی در سر داشت با قدرت بیمانند خود، این یاوه سرایان و کهنه پرستان را از فرا راه برداشت و در زمان

دانشجویان دانشگاه جندی شاپور از ملل مختلف بودند که از خزانه شاه ایران هزینه تحصیل دریافت میکردند .

دانشکده طب جندی شاپور هرساله « انجمن مناظره » تشکیل میداد که از هر لحاظ شبیه کنگره‌های پزشکی امروز بود .

استادان دانشگاه جندی شاپور لباس مخصوصی که آراسته و سنگین بود بر تن میکردند .

شاپور در مراسم آزمایش استادان جدید شرکت می‌جست و خود از آنان در مسائل علمی و طبی سؤالاتی میکرد .

گرم... و چند قریه معموره داشته، آبش از قناتها و مردمش همگی شیعه مذهب بوده‌اند. جمعیتش «در آن زمان» حدود دو هزار و پانصد نفر و حرفه اهالی آنجا ساختن مشک آب و دوختن نوعی نیم چکمه بوده که آن را عربی می‌نامیدند. امروزه این موضع قصبه‌ایست از توابع استان سمنان که طبق آمارهای جدید ۸۷۸ نفر جمعیت دارد.

منابع: *بستان السیاحه*، ۲۰۵؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۴۸؛ *سفرنامه*، ناصر خسرو، ۱۳۹؛ *صورة الارض*، ۱۴۲؛ *مرآة البلدان*، ۲۶۹/۴؛ *معجم البلدان*، ۱۲۹/۲؛ *نام و جمعیت آدابیهای استان سمنان*، ۲۱؛ *نزوه القلوب*، ۱۴۲. قره چانلو

Cündisapur

جندیشاپور، در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول خرابه‌هایی دیده می‌شود. اینجا موضع شهر جندیشاپور بوده است. این شهر با اینکه مدتی پایتخت بعضی از شاهان ساسانی بوده و در برخی از حوادث تاریخی هم نام آن برده شده ولی شهرت خود را در تاریخ از دارالعلم و بیمارستانی کسب کرده که در طی چندین قرن یکی از بزرگترین مراکز علمی و طبیبی و بلکه در بعضی دوره‌ها بزرگترین مرکز علمی و فکری عصر خود بوده است. ایرانیان کلمه جندیشاپور را مأخوذ از «به از اندیوشاپور» [یعنی بهتر از انطاکیه شاپور] می‌دانند. و سریانی‌زبانان جزیره آن جا را بیت لاپات «خانه شکسته» می‌گفته‌اند که به نظر «بیت رباط» صحیح‌تر باشد. جندیشاپور در زمان ساسانیان شهر عمده خوزستان بود و مسند اسقف بزرگ نسطوریان و مدرسه طبیبی آنها در همین شهر بود. این شهر در قرن چهارم با وجود متروک بودن بیمارستان آن به گفته اصطخری هنوز شهری بزرگ و آبادان بوده است. و همین جغرافی‌دان می‌نویسد: یعقوب لیث صفار آنجا مقام کرده بود و گور وی هم آنجاست. جغرافی‌دان دیگر این قرن ابن حوقل نیز از نعمت و کثرت درختان خرما و کشتزارهای فراوان آن صحبت می‌کند. ولی در نیمه دوم این قرن «چهارم» مقدسی می‌گوید: شهری کهن و مرکز این سرزمین [و جایگاه سلطان] بود. ولی اکنون ویران شده و کردان بر آن مسلط شده‌اند. ولی نیشکر فراوان دارد. یاقوت در قرن هفتم فقط از گذشته جندیشاپور صحبت می‌کند. ولی یک قرن بعد حمدالله مستوفی می‌نویسد: شهری وسط است و گرمسیر و هوای بد دارد و در آنجا نیشکر فراوان است. از این زمان به بعد دیگر از جندیشاپور نامی نیست بعدها فقط از دهکده‌ای بنام شاه‌آباد که در بالا مذکور افتاد در کنار خرابه‌های شهر قدیم نام برده می‌شود.

منابع: *احسن التقاسیم*، ۶۱۰/۲؛ *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ۲۰۰؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۵۶؛ *صورة الارض*، ۲۸؛ *نزهتک جغرافیائی ایران*، ۲۲۹/۶؛ *مسالک و ممالک*، ۹۲؛ *معجم البلدان*، ۱۷۰/۲

گیرند، جندب بانگ بر مردم زد که: «اتاتون السحر و اتم تبصرون» و شمشیر کشید و او را بکشت، ولید دستور داد جندب را زندان کنند. برادرزاده جندب که از فرسان عرب بود با تیغ کشیده برفت و زندانبان را بکشت و او را نجات داد. جندب در آخر کار در اراضی روم با کافران جهاد همی کرد، و در سال دهم حکمرانی معاویه در آن اراضی وفات یافت.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۳؛ *جامع الرواة*، ۱۶۹/۱؛ *معجم الرجال*، ۶۴/۲؛ *تنقیح المقال*، ۲۳۷/۱؛ *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، ۲۳۲/۱۷؛ *الاصابة*، ۲۵۰/۱؛ *الاستیعاب*، ۲۱۸/۱؛ *تحفة الاحباب*، ۴۶؛ *معجم رجال الحديث*، ۱۷۵/۴؛ *نقد الرجال*، ۷۷. سید مهدی حائری

جُنْدَب بن مَکِیث بن عمرو بن جراد جهنی، در شمار راویان اصحاب رسول خدا (ص) یاد گردیده، او برادر رافع بن مکیث می‌باشد. گفته شده: از سوی رسول اکرم (ص) مأموریهایی به او محوّل می‌گردید. مسلم بن عبدالله از او روایت کرده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۳؛ *الاصابة*، ۲۵۱/۱؛ *الاستیعاب*، ۲۱۷/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۶۹/۱؛ *معجم رجال الحديث*، ۱۷۵/۴. سید مهدی حائری

جَنْدَرَة بن حَیْثَنَة [حَیْثَنَة] ابو قِرْصَافَة کنانی، در شمار اصحاب پیغمبر اکرم (ص) محسوب شده است. گویند: او پس از وفات آن جناب در فلسطین و یا سرزمین تهامه سکونت گزید.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵؛ *الاستیعاب*، ۱۶۳/۴؛ *الاصابة*، ۲۵۱/۱؛ *معجم الرجال*، ۶۴/۲؛ *جامع الرواة*، ۱۶۹/۱؛ *معجم رجال الحديث*، ۱۷۶/۴. سید مهدی حائری

جندقی، هنر ← هنر جندقی

جَنْدَاق (= جندق = بیابانک)، در قسمت علیای کویر بزرگ بین اصفهان و طبس قهستان واحه‌ایست که امروز آنرا جندک یا بیابانک می‌گویند ولی در قرون وسطا اعراب آنرا جرمق و فارسی‌زبانان کرمه می‌نامیدند و مشتمل بر سه دهکده به نامها جرمق «کرمه»، بیادق «بیاده» و ارابه بوده و جزء خراسان به شمار می‌آمده است. ابن حوقل و یاقوت (در قرن هفتم) مجموع این سه دهکده راسده نامیده می‌نویسند: در آنجا درختان خرما و چارباغان بسیار وجود دارد... و بیابان از هرسو آنجا را فرا گرفته است. ناصر خسرو در قرن پنجم درباره این موضع می‌گوید: ده، دوازده قریه در آنجا وجود دارد. پیاده قلعه کوچکی دارد که امیر گیلکی، نایبی از آن خود در آنجا نشانده و آن ولایت را ضبط می‌کند و راهها ایمن می‌دارد. این موضع در دوره قاجار، از توابع سمنان بوده، هوایی